

سرمقاله

کویدن بر طبل "بحران"، برای مقابله با "بحران"!

... نخستین نکته ای که در ارتباط با بحران جاری و تبلیغات جنگی آن باید در نظر داشت عبارت از این است که بحران فعلی منعکس کننده پیشبرد یک خط و سیاست استراتژیک امپریالیستی ست، سیاست استراتژیکی ای که اساساً توسط امپریالیسم آمریکا به پیش برده می شود و گسترش میلیتاریسم با آماج حمله قرار دادن جوامع تحت سلطه و رژیم های وابسته، از بارزترین مشخصه های این سیاست امپریالیستی می باشد. در راستای پیشبرد این سیاست کلان است که ما می بینیم که جمهوری اسلامی برغم تمامی خدمات گرانبهائش به امپریالیستها، تنها رژیم وابسته ای در منطقه نیست که مصالح پیشبرد سیاستهای استراتژیک امپریالیسم آمریکا و شرکا آنها را آماج تحریمهای اقتصادی و احتمال حمله نظامی قرار داده است...

صفحه ۲



۲۶ دی ماه سال ۱۳۵۷، فرار شاه مزدور
از ایران و شادی توده ها!

در دفاع از مبارزات زنان

... تجربه مبارزات زنان و نه فقط زنان بلکه کل توده های ستمدیده نشان داده که تنها کسانی میتوانند در یک جنبش توده ای با خواسته های مشخص خود وارد میدان نبرد شوند که پیشاپیش از تشکل و سازماندهی لازم برخوردار بوده باشند. اما اگر مبارزات توده ها در سال ۸۸ را در نظر بگیریم می بینیم که در این خیزش که جنبشی خود جوش و فاقد رهبری بود، تمامی اقشار و طبقات مردمی بدون تشکل و سازماندهی به خیزش برخاسته بودند. به همین دلیل هم زنان مبارز ما هم به مثابه نیمی از جامعه ایران علیرغم اینکه به علت وارد آمدن ستم های شدید بر آن ها انگیزه بسیار فوی برای مبارزه دارند و در آن شرکت بسیار محسوس و برجسته ای هم داشتند عملاً بدون تشکل به خیزش برخاستند. این زنان درست به دلیل شدت دیکتاتوری در جامعه از تشکل لازم برخوردار نبودند و کلاً هیچ تشکیلات انقلابی پر قدرتی در جامعه وجود نداشت که بتواند خواسته های زنان و دیگر توده های مردم را با برجستگی مطرح کند.....

صفحه ۵

در صفحات دیگر

- آیا آمریکا در عراق "پیروز" شده است؟ ۱۰
- امپریالیستها هرگز خواهان آزادی توده ها نیستند ۱۴
- دمکراسی با دلارهای آمریکایی حاصل نمی شود ۱۷
- قراردادهای موقت یا وسیله ای برای اسارت دائم ۱۸

عراق، پایان اشغال؟

... اعلام پایان اشغال عراق به هیچ وجه به معنی خروج کامل نیروهای نظامی اشغالگر از آن کشور هم نیست. چرا که درواقع یکی از شروط مهم قرارداد "پایان اشغال"، ادامه حضور نظامی آمریکا در عراق تحت پوشش "آموزش نیروهای مسلح عراقی" و درواقع حفظ نقش برجسته امپریالیسم آمریکا در امور اقتصادی-سیاسی و نظامی این کشور و ادامه سرکوب توده های مقاوم عراق است. علاوه بر این هزاران نیروی مزدور آمریکا که با نام "کنتراکتور" (مزدوران قراردادی که ارتش آمریکا پولهای هنگفتی به آنها می پردازد) و رسماً جزء نیروهای ارتش محسوب نمی گردند، همچنان در عراق باقی مانده اند.....

صفحه ۸

باز هم در باره جنبش زنان (۲)

... یکی از مهم ترین لحظات تاریخی جنبش زنان جهان، مبارزات زنان کمون پاریس بود. زنان زحمتکش پاریس با شرکت در مبارزه و ایفای نقش در کمون آموختند که با شرکت در مبارزه اجتماعی انقلابی برای تغییر ریشه ای جامعه کهنه و با ایجاد جامعه ای واقعاً آزاد و برابر می توانند به آزادی واقعی و همه خواسته های خود برسند. درواقع می توان گفت که هرچند که عمر کمون کوتاه بود، اما زنان کمون توانستند تار و پود واقعی جنبش انقلابی زنان را پایه ریزی کنند و سرمشقی برای زنان مبارز انقلابی بوجود آورند. تشکیلات انقلابی زنان کمون پاریس "اتحاد زنان برای دفاع از پاریس و کمک به محرومین" (اتحاد زنان) نام داشت. بنیانگذاران این سازمان، زنان روشنفکر طبقه کارگر و کارگران انقلابی و آگاه بودند.....

صفحه ۱۲

بحران اقتصادی گریبانگیر جهان سرمایه داری، گرایش قدرتهای امپریالیستی و در رأس آنها آمریکا به توسل به قدرت نظامی برای پیشبرد اهداف سیاسی شتاب هر چه بیشتری یافته است.

شرایطی که قدرتهای امپریالیستی بطور کلی و امپریالیسم آمریکا بطور اخص، در آن گرفتارند، حاکی از نداوم موج یکی از عمیق ترین و گسترده ترین بحرانهای اقتصادی ای ست که کلوی نظام سرمایه داری در سطح جهان را می فشرد. از سوی دیگر تجربه تاریخی بحرانهای نظام سرمایه داری و تجربه حد اقل دو جنگ بزرگ و ویرانگر جهانی به همگان نشان می دهد که جنگ یکی از راه هایی ست که سرمایه داران با توسل به آن می کوشند تا بحران گریبانگیر نظام استثمارگرانه خود را تخفیف دهند. در این اوضاع و احوال است که ما شاهدیم استراتژیستهای آمریکایی و لابی های پر قدرت جنگ طلب که منافعتشان با تجارت جنگ و اقتصاد جنگی گره خورده است، با مشاهده پیشروی های تدریجی رفیای امپریالیست آمریکا در بازارهای جهانی در چند دهه اخیر، رسماً و علناً خواهان استفاده دولتمردان آمریکا از قدرت نظامی بی همتای این کشور و راه انداختن جنگ، برای کسب مواضع جدید و حفظ موقعیت برتر در بازارهای جهانی شده اند. نتیجه بلاواسطه غلبه این خطوط در دستگاه سیاسی و به پیش رانده شدن راه حلهای نظامی به جلوی صحنه باعث شده که در اقتصاد، صنایع مربوط به تولیدات نظامی رونق هر چه بیشتری یافته و بازار تسلیحات در سطح جهانی که آمریکا و چند قدرت دیگر (با فاصله بسیار زیاد) بر آن سطره دارند، به عرصه ای فعال و پر سود برای امپریالیستهای بحران زده تبدیل گردد. در شرایطی که بدلیل بحران و رکود عمیق چرخ بسیاری از بخشهای بزرگ تولیدی در اقتصاد کند شده و ورشکستگی و نابودی گریبانگیر آنها شده، این شرکتهای بزرگ نظامی و تولید کنندگان سلاح هستند که به صدا درآمدن طبلهای خوفناک جنگ، کسب و کار آنها یعنی تجارت مرگ را رونق هر چه بیشتری بخشیده و سازندگان و فروشندگان سلاح و بخشهای مرتبط با آن را به بزرگترین نفع بردگان این وضع تبدیل نموده است.

با توجه به این واقعیت ما می بینیم که در طول یک دهه اخیر و پس از اعلام سیاست "جنگ بی پایان" توسط آمریکا در دوران بوش، ارتش آمریکا ضمن سازماندهی ۲ جنگ بزرگ و اشغال افغانستان و عراق، سیاست فوق الذکر را به ضرر برخی دیگر از قدرتهای امپریالیستی، پیش برده و حضور دائمی خویش در این مناطق را نیز تثبیت کرده است. با تعویض جمهوریخواهان آمریکا با دمکراتهایی که با شعار کاستن از تنشهای نظامی و جنگ به قدرت رسیدند، هیچ نشانی از توقف و یا تغییر این روند رویت نشد. برعکس، دولت اوباما با ادامه سیاست های دوران ریاست جمهوری بوش در این زمینه و افزایش حضور نیروهای نظامی آمریکا در مناطق حساس جهان، جنگ لیبی را نیز سازمان داد و "پیروزی" در آن را نشان تداوم "رهبری" آمریکا در جهان خواند. اعلام رسمی "خروج" نیروهای آمریکایی از عراق در دولت او نیز نشانی از کاهش سیاست میلیتاریسم آمریکا نبود. چرا که در عمل، ادعای خروج از عراق کمی بعد، در تبلیغات شدید مربوط به برنامه گسترش حضور نظامی آمریکا در استرالیا و اقیانوسیه و سیاست ایجاد پایگاه های نظامی تازه در این منطقه و افزایش شدید نیرو های نظامی در افغانستان گم شد. در عمل معلوم شد که این جایجایی نیرو ها نه نمایانگر عقب نشینی امپریالیسم آمریکا از راه حلهای جنگ طلبانه، بلکه مبین تغییر الوتهای نظامی آمریکا در جبهه های جنگ "بی پایانی" ست که این قدرت امپریالیستی برای توسعه طلبیهای خویش تقریباً در تمام دنیا بر علیه کارگران و خلقهای تحت ستم و رفیای خویش سازمان داده است. در نتیجه در تداوم پیشبرد چنین سیاستی ست که

کوبیدن بر طبل "بحران"، برای مقابله با "بحران"!



تشدید بحران در روابط بین جمهوری اسلامی و قدرتهای امپریالیستی در ماه های اخیر و نگرانی به حق توده های تحت ستم ما از عواقب ناشی از تداوم تحریم های اقتصادی و حتی افزایش احتمال فراروئی تنش های کنونی به یک جنگ ارتجاعی، ضرورت بررسی ماهیت منازعات بین رژیم جمهوری اسلامی و امپریالیستها و چشم انداز آن را در افکار عمومی با شدت بیشتری مطرح کرده است. نخستین نکته ای که در ارتباط با بحران جاری و تبلیغات جنگی نهفته در آن باید در نظر داشت عبارت از این است که بحران فعلی منعکس کننده پیشبرد یک خط و سیاست استراتژیک امپریالیستی ست، سیاست استراتژیکی ای که اساساً توسط امپریالیسم آمریکا به پیش برده می شود و گسترش میلیتاریسم با آماج حمله قرار دادن جوامع تحت سلطه و رژیم های وابسته، از بارزترین مشخصه های این سیاست امپریالیستی می باشد. درست در راستای پیشبرد این سیاست کلان است که ما می بینیم که جمهوری اسلامی برغم تمامی خدمات گرانبهایش به امپریالیستها، تنها رژیم وابسته ای در منطقه نیست که مصالح پیشبرد سیاست های استراتژیک امپریالیسم آمریکا و شرکا آنها را آماج تحریم های اقتصادی و احتمال حمله نظامی قرار داده است. چند قدم جلوتر از این رژیم ما شاهدیم که چگونه رژیم وابسته اسد نیز که اکنون با توجه به خیزش توده های تحت ستم این کشور روی یک خط نازک بقا قدم بر می دارد، هدف پیشبرد سیاستهای جنگی امپریالیستها قرار گرفته است. در این چارچوب تحولات بحرانی ای که رژیمهای مزدور یمن و بحرین و ... را نیز در بر گرفته به موضوع بحث هایی تبدیل شده اند که در هر یک از آنها بلندگوهای تبلیغاتی بورژوازی، تنور تبلیغات جنگی حول امکان و چگونگی دخالت نظامی مستقیم و غیر مستقیم امپریالیستها در این کشورها را بطور روزمره گرم می کنند. این واقعیات پیش از هر چیز نمایانگر اهمیت نیازها و دلایلی ست که چنین رویکردی را توسط امپریالیسم آمریکا و متحدینش الزام آور ساخته و گریبان رژیمهایی را گرفته که تا کنون مظاهر بارز خدمتگزاری به قدرتهای امپریالیستی بوده اند. برای شناخت این نیازها، پیش از هر چیز باید بر اهمیت بحران اقتصادی ای که نظام سرمایه داری جهانی را فراگرفته تاکید کرد.

نگاهی به تصادفهای جاری و تحولات عظیمی که در سطح بین المللی و بویژه در منطقه استراتژیک خاورمیانه در حال وقوع است، نشان می دهد که به موازات تداوم و تعمیق

به پیش رانده شدن راه حل‌های نظامی به جلوی صحنه باعث شده که در اقتصاد، صنایع مربوط به تولیدات نظامی رونق هر چه بیشتری یافته و بازار تسلیحات در سطح جهانی که آمریکا و چند قدرت دیگر (با فاصله بسیار زیاد) بر آن سطره دارند، به عرصه ای فعال و پر سود برای امپریالیست‌های بحران زده تبدیل گردد. در شرایطی که دلیل بحران و رکود عمیق جرخ بسیاری از بخش‌های بزرگ تولیدی در اقتصاد کند شده و ورشکستگی و نابودی گریبانگیر آنها شده، این شرکت‌های بزرگ نظامی و تولید کنندگان سلاح هستند که به صدا درآمدن طبل‌های خوفناک جنگ، کسب و کار آنها یعنی تجارت مرگ را رونق هر چه بیشتری بخشیده و سازندگان و فروشندگان سلاح و بخش‌های مرتبط با آن را به بزرگترین نفع برندگان این وضع تبدیل نموده است.

بزرگ" را در مقابل چشم همگان قرار داد؛ مثال‌های دیگر نظیر تقویت مادی و معنوی "بنیاد گرایی اسلامی" توسط رژیم که در طول سالها دستاویزی برای گسترش سلطه و اهداف ضد انقلابی امپریالیست‌ها در مناطق استراتژیک از جمله خاورمیانه بوده است؛ و یا تهدیدات جنگی گاه و بیکاه طرفین که در هر دوره عملاً منجر به توجیه گسترش حضور نظامی آمریکا و متحدینش در منطقه و تشدید یک مسابقه تسلیحاتی در بین دولتهای مزدور و ارتجاعی منطقه شده است؛ و ده‌ها فاکت و نمونه دیگر، همه و همه نمایانگر نقش مهم و استراتژیکی بوده اند که رژیم جمهوری اسلامی با اعمالش از اولین روز به قدرت رسیدن خویش در پوشش "مخالفت" با جهان‌خواران، ولی در خدمت به منافع قدرتهای امپریالیستی و در راس آنها آمریکا تا به امروز بر عهده داشته است.

در سالهای اخیر نیز تداوم و تشدید همین عملکردهای رژیم جمهوری اسلامی اگر نگوییم بزرگترین، یکی از بزرگترین توجیحات پیشبرد سیاستهای جنگ طلبانه امپریالیستی بوده است. حمایت این رژیم از دار و دسته های "اسلامی" و حزب الله لبنان و ... یکی از مهمترین ابزارهای آمریکا و متحدانش برای توجیه میلیتاریسم و جنگ سالاری امپریالیستی شان بویژه در سطح منطقه است. امروز هم به بهانه همین "پرونده اتمی" جمهوری اسلامی ست که سالانه ده‌ها میلیارد دلار سلاح و تجهیزات به دولتهای مزدور خلیج فارس و خاور میانه فروخته می‌شود. به بهانه سیاستهای این رژیم "یاغی" است که اسرائیل هر چه بیشتر تا بن دندان بر علیه خلفای تحت ستم منطقه تسلیح می‌شود. در نتیجه عریه کشی‌های جنگی و "پروژه اتمی" این رژیم است که سایر تبهکاران منطقه برای داشتن قابلیت اتمی با یکدیگر مسابقه گذارده اند و میلیاردها دلار را به حلقوم دولت آمریکا و سایر امپریالیست‌های ذی نفع ریخته اند. به بهانه سیاستهای جمهوری اسلامی ست که حضور مستقیم نظامی ارتش آمریکا در منطقه هر چه بیشتر توجیه می‌گردد. در یک کلام اگر آفریدن بحران و کوبیدن بر طبل جنگ و آماده ساختن افکار عمومی برای جنگهای جدید، نیاز اساسی اقتصاد امپریالیست‌هاست، در بحران جاری، رژیم وابسته جمهوری اسلامی، به مثابه ابزاری مهم در دست امپریالیسم آمریکا و توجیهی برای پیشبرد سیاستهای جنگی آن در سطح منطقه به نقش آفرینی مشغول می‌باشد. در حقیقت نقش آفرینی جمهوری اسلامی یا یک "پرونده اتمی"، با شعارهای جنگ طلبانه و ضد آمریکایی، رژیمی یا وزگی "دخالت" در امور "داخلی" تمام همسایگان و دولتهای منطقه، رژیم متروصد بحران سازی به هر بهانه ای و ... بخش قابل توجهی از نیاز حیاتی امپریالیسم آمریکا برای پیشبرد سیاست‌های توسعه طلبانه و جنگی اش را تأمین می‌کند. اگر خوب نگاه کنیم می‌بینیم که هیچ یک از نوکران رسمی آمریکا در منطقه قادر نبوده که چنین خدمات گرانبهایی را در چنین سطحی و برای چنین مدت طولانی ای برای اربابانش

صدای طبل‌های جنگی امپریالیست‌ها در ماه‌های اخیر هر چه بیشتر بر فراز منطقه به صدا درآمده است.

با توجه به این فضای عمومی ست که ما می‌بینیم توده‌های تحت ستم ایران که کمرشان در زیر بار گرانی و تورم و بیکاری خرد شده و سرکوب لجام گسیخته نفس آنها را در زندگی روزمره بریده است، با نگرانی به حقی رویدادهای جاری یعنی بحران سازی امپریالیست‌ها و تأثیرات مخرب نقش آفرینی‌های ضد خلقی جمهوری اسلامی در این بحران را تعقیب می‌کنند. اکنون ۲۲ سال پس از حاکمیت ضد مردمی جمهوری اسلامی که دوام آن جز با حمایت و پشتیبانی قدرتهای امپریالیستی امکان پذیر نبوده، مردم ستم‌دیده ما شاهد آشکار شدن نشانه‌های روشنی از تکوین یک برنامه جدید ضد خلقی می‌باشند که بخاطر برآوردن منافع امپریالیست‌ها و با کارگزاری پیگیرانه رژیم جمهوری اسلامی در این جهت، بر علیه کارگران و توده‌های تحت ستم ایران و منطقه در حال انجام است. اکنون روزی نیست که مقامات آمریکا و متحدانش از ضرورت تشدید "تحریم‌های اقتصادی"، اقدامات جدید بر علیه جمهوری اسلامی و اشاره به "گزینه نظامی" دم نزنند و شایعات مربوط به "تاریخ حمله" احتمالی اسرائیل به "تاسیسات اتمی" جمهوری اسلامی گوشه‌ای از اخبار و گزارشات مطبوعات غرب را اشغال نکرده باشد. مقامات جمهوری اسلامی نیز با کنده گویی‌های همیشگی شان، راجع به "تحریم غرب"، احتمال "بستن" تنگه هرمز و به "آتش" کشیدن منطقه و تهدید علیه منافع آمریکا در "سراسر جهان" عریه کشی می‌کنند. و فضا را برای باور ادعاهای دروغین آمریکا در افکار عمومی آماده تر می‌سازند. دستگاه‌های فریبکار تبلیغاتی نیز بنسبت به دمیدن باد قدرت در پیکر نجیب جمهوری اسلامی مشغول شده و چنین جلوه می‌هند که گویا بحران کنونی نتیجه تقابل رژیم مستقل جمهوری اسلامی - با رویای تبدیل شدن به قدرت منطقه ای - با قدرتهای غربی ست که در صد جلوگیری از تسلیح این رژیم "یاغی" به سلاح اتمی هستند!

همه این تبلیغات و هراس افکنی در افکار عمومی در شرایطی ست که مقامات آمریکا در عین حال بارها تأکید کرده اند که تا "دستیابی" جمهوری اسلامی به "سلاح اتمی"، راه درازی در پیش است و از سوی دیگر وزیر خارجه رژیم نیز در عین سردادن عریه کشی‌های جنگی برای اخذ یک "تعامل بهتر" از سوی آمریکا و غرب با جمهوری اسلامی، از آنها کدایی می‌کند! اما نتیجه بلاواسطه ای که از این تبلیغات مشاهده می‌شود همانا تشدید تحركات جنگی آمریکا در منطقه و آماده سازی افکار عمومی برای دمیدن در تنور "جنگهای جدید"ی ست که همانطور که اشاره شد گردانندگان نظام بحران زده امپریالیستی در آمریکا از زمان بوش زیر نام سیاست "جنگ بی پایان" آغاز کرده و در زمان اوباما آن را پیگیرانه تعقیب کرده اند.

اگر به گذشته بر گردیم می‌بینیم که مردم ایران و نیروهای آگاه در طول ۲۲ سال حاکمیت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، هر از چند گاه شاهد تشدید "بحران" و تبلیغات جنگی در روابط بین جمهوری اسلامی با قدرتهای امپریالیستی حول مسایل مختلف بوده اند. با این حال، آن چه که در تجربه و توسط روند عینی وقایع در فرجام این موارد ثابت شده عبارت از این واقعیت است که در ورای هر یک از دعوای تآکنونی رژیم و قدرتهای امپریالیستی نهایتاً، پیشبرد و تسهیل یکی دیگر از سیاستهای نواستعماری و منافع اقتصادی و سیاسی امپریالیست‌ها چه در سطح بین المللی و چه در سطح منطقه بر علیه مردم ستم‌دیده تعقیب شده است. به طور مثال، در شرایطی که در جنگ ایران و عراق، خمینی و دار و دسته اش فریاد‌های پوچ "ضد امپریالیستی" سر می‌دادند، اقتضای ایران کیت در اوج این جنگ، پرده از گوشه ای از روابط عمیق و مخفیانه جمهوری اسلامی با "شیطان

در ارتباط با بحران کنونی سیستم سرمایه داری جهانی و خط استراتژیک امپریالیستی مبنی بر ایجاد جنگ در کشورهای تحت سلطه، باید روی این امر تأکید کرد که اگر بنا به الزامات جدید، پیشبرد سیاستهای استراتژیک امپریالیستها با موجودیت خود جمهوری اسلامی در تضاد بیفتد، امپریالیستها همانگونه که در مورد رژیم وفادار خود یعنی شاه، صدام و حکومت قذافی، طالبان و ... نشان دادند یک لحظه در قربانی کردن نوکران خود به منظور حفظ منافع دراز مدت شان دریغ نخواهند کرد. رژیم جمهوری اسلامی از زمان بوجود آمدن و در طول حیات خود همواره در خدمت به سرمایه های جهانی و قدرتهای امپریالیستی نقش آفرینی کرده و فدا شدن احتمالی این رژیم بدست اربابانش هیچ هویت ملی و مستقلی به او نخواهد داد.

شناخت این واقعیات به مردم ما و بویژه نیروهای آگاه و مبارز جامعه کمک می کند که ضمن شناخت ماهیت بحران جاری به هیچ وجه فریب تبلیغات گمراه کننده جاری را نخورند. این تحلیل به آنها کمک می کند که ضمن به خاطر داشتن ماهیت وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی فرا رویدن احتمالی بحران جاری به یک جنگ را در چهارچوب سیاست های استراتژیکی امپریالیسم امریکا مورد توجه قرار داده و در چنین صورتی، موضعی انقلابی اتخاذ کنند. تمامی گرایشاتی که در بحران جاری، با استناد به ماهیت ضد خلقی و تبهکاری های رژیم جمهوری اسلامی - و یا هر دستاویز دیگری-، در صدد توجیه لشکر کشی نظامی امپریالیستهای جنایتکار برای "بردن" این رژیم هستند؛ و گرایشانی که به بهانه "تجاوز" نیروی "خارجی" مبلغ دفاع از بقای ننگین رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی بوده و به این بهانه "سرنوشتی" آن را در "درجه دوم" قرار میدهند، در حقیقت کاری بجز تشدید مصاب و بدبختیهای مردم ما نمی کنند. در حالی که داشتن موضع انقلابی ایجاب می کند که در چنین جنگی نه باید مزدور امپریالیستها و جاده صاف کن آنان شد و جهنم دیگری نظیر عراق برای مردم ما آفرید؛ و نه باید به اسم "دفاع از میهن" به حمایت از موجودیت رژیم مزدوری پرداخت که مظهر وطن فروشی و خیانت به منافع ملی کارگران و خلفهای تحت ستم ماست؛ بلکه باید خود را برای مبارزه قاطع با هر دو طرف ارتجاع آماده نمود و در این جهت حرکت کرد.

برغم تمامی قدرت نمایی های امپریالیسم و مرتجعین دیگر، قدرت واقعی در نزد توده هاست. بکوشیم شرایط تجلی و سازماندهی این نیروی لایزال را برای نابودی جمهوری اسلامی و قطع قطعی سلطه امپریالیسم جهت رسیدن به آزادی و دمکراسی تسهیل کنیم.

انجام دهد؟ آیا اکنون سخت است که یکبار دیگر ببندیشیم و درک کنیم چرا امپریالیسم امریکا برغم تمامی قدرتی هایش در سطح بین المللی، تاکنون چه در جریان بحران های گریبانگیر این رژیم، و چه در موقعیتهایی که توده های دلاور ما برای سرنگون کردن این رژیم برخاسته اند، هر بار با چنگ و دندان از موجودیت این نوکر خود، به طور مستقیم و غیر مستقیم حفاظت کرده است؟

بنابراین، منازعه ای که امروز میان امپریالیسم امریکا و شرکا با جمهوری اسلامی مطرح است، به هیچوجه منازعه ای نیست که بعضی آن را منازعه ای بین یک دولت "ملی" که خواهان "قدرت منطقه ای" است با قدرتهای بلامنازع جهانی و در راس آنها امریکا توصیف میکنند که ظاهراً امریکا و متحدینش خواهان "ادب کردن" این رژیم "باغی" و "سرکش" و جلوگیری از دسترسی آن به سلاح اتمی می باشند. این گمراه کننده ترین طرح صورت مساله است که از سوی دستگاه های دروغ پراکنی غرب تولید و توسط هر ژورنالیست دسته چندم حیره خوار بورژوازی تکرار و در سطحی وسیع در افکار عمومی پخش شده است. بر عکس، جمهوری اسلامی یک رژیم وابسته به امپریالیستها و ابزار برای پیشبرد سیاستهای کلان آنها بوده است. اما در ارتباط با بحران کنونی سیستم سرمایه داری جهانی و خط استراتژیک امپریالیستی مبنی بر ایجاد جنگ در کشورهای تحت سلطه و در نتیجه منفی نبودن احتمال جنگ با جمهوری اسلامی، باید روی این امر تأکید کرد که اگر در هر لحظه ای و بنا به الزامات جدید، پیشبرد سیاستهای استراتژیک امپریالیستها با موجودیت خود جمهوری اسلامی در تضاد بیفتد، امپریالیستها همانگونه که در مورد رژیم وفادار خود یعنی شاه، رژیم وابسته صدام و حکومت قذافی، طالبان و مزدورانی نظیر نوریگا در پاناما نشان دادند یک لحظه در قربانی کردن نوکران خود به منظور حفظ منافع دراز مدت شان دریغ نخواهند کرد. رژیم جمهوری اسلامی از زمان بوجود آمدن و در طول حیات خود همواره در خدمت به سرمایه های جهانی و قدرتهای امپریالیستی نقش آفرینی کرده و فدا شدن احتمالی این رژیم بدست اربابانش هیچ هویت ملی و مستقلی به او نخواهد داد.

فراموش نکنیم که صدام با چراغ سبز امریکا کویت را اشغال نمود و زمینه وسیعترین حضور نظامی امریکا در خلیج فارس را پدید آورد؛ و بعدها حکومت او برغم آنکه تمامی شروط امریکا را پذیرفت ولی نابود شد؛ چرا که منافع امپریالیسم امریکا در آن مقطع حضور مستقیم نظامی در عراق، بدون وجود حکومت صدام و به ضرر امپریالیست های دیگر از جمله روسیه و فرانسه را ایجاب می کرد. او رفت، اما نیروهای آمریکایی در این کشور باقی ماندند، تاسیسات استراتژیک برای خود بنا کردند و هنوز هم علیرغم همه تبلیغات دروغین از آنجا نرفته اند!



گرامی باد یاد چریک فدایی خلق. رفیق کبیر حسن نوروزی در سالگرد جان باختنش به دست مزدوران رژیم شاه!

... من قطره ای از دریای بیکران خلقم

و همچون شبنمی که زیور گلهاست و همچون آن تک فروغ

آسمان که زمین را روشن میکند

با این همه من هیچم اگر نتابم، اگر نخندم

تازه اگر بگیرم و همچون شبنم که گلهای فراموشی می کنند

تبخیر شوم

شما خواهید بود و من در شما خاک شده ام

نه، بمن به اقیانوسها بیاندیشید، نه بیای زخم دار، به قدمهای استوار امیدوار باشید

شعله مانند خشم خوشه میدهد

و خشم خرمن سرخ امید های فرو کوفته است...

در دفاع از مبارزات زنان

صحنه ای از مبارزات زنان بر علیه رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی، پس از قیام

حل صبره" ، "صدای بلند میشه چون حق منه" ، "نمی خوام واسم نقش دلسوز را بازی کنی". این حرف ها و هزاران هزار گفته های دیگه مثل این ها، هم حضور وسیع زنان را نشان می دادند و هم روحیه بالای آن ها را."

بنابراین می بینیم که علیرغم همه تلاش های مذبوحانه ای که توسط رفرمیست ها برای منحرف کردن مسیر مبارزاتی زنان انجام گرفت، زنان تحت ستم ایران همواره برای تحقق خواسته های بر حق خویش جنگیده اند و در نتیجه ادعای این که زنان در این مبارزات خواسته های خود را مطرح نکردند ادعای بی موردی است. غلط بودن این ادعا را ما همچنین با طرح شعار "حجاب اختیاری ، حق زن ایرانی" که توسط بسیاری از دختران در تظاهرات ها داده شد (و پسران مبارز نیز آن را تکرار کردند) میتوانیم نشان دهیم. این شعار خود نشان دهنده درجه آگاهی جامعه بر حقوق پایمال شده زنان است ، آن هم جایی که به عنوان نمونه رهبران رفرمیست ها و فمینیست های مجتمع در "کمپین یک میلیون امضاء" حتی جرات طرح "آزادی پوشش" را در برنامه خود ندارند و در همین جنبش نشان دادند که آن ها تا چه اندازه از مبارزات واقعی زنان و سطح آگاهی و شعور اجتماعی جامعه عقب تر می باشند.

جالب است که کسانی که ادعا می کنند که گویا زنان مبارز شرکت کننده در خیزش سال ۸۸ خواست های خود را مطرح نکردند، وقتی به زنان رفرمیست می رسند از آن جا که خود نیز با همه ادعاهای چپ گونه شان رفرمیست هستند، چیزی ندارند در مورد آن ها بگویند و چون با دید غیر طبقاتی به زنان در جامعه ایران نگاه می کنند و زنان رفرمیست را در کنار زنان طبقات تحت ستم قرار میدهند، همه ایرادات و برخوردهای طبقاتی زنان رفرمیست را به حساب همه زنان می گذارند. بخوبی میدانیم که زنان اصلاح طلب در درون جامعه ایران ، بخصوص در طول ۱۲سال گذشته از امکانات زیادی جهت فعالیت های خود برخوردار بوده اند. در شرایط دیکتاتوری عربانی که زنان انقلابی

واقعیت این است که تجربه مبارزات زنان و نه فقط زنان بلکه کل توده های ستمدیده نشان داده که تنها کسانی میتوانند در یک جنبش توده ای با خواسته های مشخص خود وارد میدان نبرد شوند که پیشاپیش از تشکل و سازماندهی لازم برخوردار بوده باشند. اما اگر مبارزات توده ها در سال ۸۸ را در نظر بگیریم می بینیم که در این خیزش که جنبشی خود جوش و فاقد رهبری بود ، تمامی اقشار و طبقات مردمی بدون تشکل و سازماندهی به خیزش برخاسته بودند. به همین دلیل هم زنان مبارز ما هم به مثابه نیمی از جامعه ایران علیرغم اینکه به علت وارد آمدن ستم های شدید بر آن ها انگیزه بسیار قوی برای مبارزه دارند و در آن شرکت بسیار محسوس و برجسته ای هم داشتند عملاً بدون تشکل به خیزش برخاستند. این زنان درست به دلیل شدت دیکتاتوری در جامعه از تشکل لازم برخوردار نبودند و کلاً هیچ تشکیلات انقلابی پر قدرتی در جامعه وجود نداشت که بتواند خواسته های زنان و دیگر توده های مردم را با برجستگی مطرح کند. با این حال مردم ایران شاهد بودند که چطور زنان در همه عرصه های مبارزات شرکت نموده و بواقع جلوه ای از عزم عظیم مبارزاتی خود جهت نابودی رژیم را در نبردهای خیابانی به جهانیان نشان دادند. همین زنان تا جایی که برایشان مقدور بود خواست های خود را به صورت فردی در این جنبش مطرح کردند. به عنوان نمونه در مصاحبه ای که نشریه پیام فدایی با یکی از جوانانی که در تظاهرات های خیابانی شرکت فعال داشته ، انجام داده وقتی از او در مورد حضور دختران در تظاهرات ها سؤال میکند وی تأکید می کند که: "حضور فعال زن های سلحشورمان در این تظاهرات ها مشت محکمی بر دهان افرادی بود که آن ها را "ضعیفه" خطاب می کردند". در همین مصاحبه همچنین او به برخی از حرف هایی که دختران و زنان در جریان این تظاهرات ها می زدند و یا در نوشته هایی که بالای سرشان می گرفتند، اشاره می کند مثل این حرف ها: "بی خود می گی ضعیفم ، من شیرم تو کجایی" ، "اره می جنگم واسه هر چیزی که مال منه" ، "نگاه نکن روسری تو سرمه، این جیره، من معتقد نیستم که راه

تاریخ نشان داده که هر خیزش توده ای در حالی که به برخی از سئوالاتی که برای فعالان سیاسی در گیر در آن خیزش مطرح است ، پاسخ می دهد خود باعث طرح پرسش های جدیدی می گردد. به همین دلیل نیز هست که به دنبال خیزش عظیم توده های ستمدیده ایران بر علیه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی در سال ۱۳۸۸ ، همان طور که شاهد تاثیر انکار ناپذیر حضور و نقش زنان در این خیزش بوده و هستیم و شاهدیم که چگونه این حضور قدرتمند ، جایگاه والای زنان را در انقلاب آتی روشنی بخشیده، با اظهار نظراتی هم روبرو می شویم که با این بهانه که زنان به طرح خواسته های مشخص خود در این جنبش نپرداختند، با دیده تحقیر به مبارزات عظیم زنان ایران در سال ۸۸ می نگرند و گاه نقش غیر قابل انکاری که زنان مبارز ایران در این مبارزات ایفاء نمودند را انکار می نمایند. برای نمونه اخیراً از میان برخی زنان فمینیست که خود را "چپ" هم می نامند نوا هائی شنیده می شود مبنی بر این که آن چه زنان در این جنبش انجام دادند آن قدر ها هم قابل ارج گذاری و ارزشمند نبوده است!!! برخی از این افراد حتی صراحتاً فداکاری های قابل تحسین زنان مبارز و تحت ستم ایران در جنبش ۸۸ را بی ثمر ارزیابی کرده و با تفخر روشنفکرانه کسی که در واقع در بیرون گود نشسته ، رشادت ها و از جان گذشتگی های زنان مبارز را کم اهمیت جلوه می دهند، چرا که به ادعای آنان زنان مبارز ما در این خیزش به طرح مطالبات مشخص خود نپرداختند!

اما باید پرسید که آیا همان زنانی که ستم های رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی را هر لحظه با پوست و گوشت خود لمس می کنند و درست به همین دلیل هم با مبارزات دلاورانه خویش توجه جهانیان را به ظلم و ستم حاکم بر ایران جلب کردند واقعاً از طرح خواسته های مشخص خودشان غفلت کردند و در فکر طرح چنین خواست هایی نبودند؟ و براستی چگونه و تحت چه شرایطی ممکن بود که خواست های زنان در جنبش ۸۸ هر چه رساتر و با طینتی که کسی نتواند آن را انکار کند در این جنبش فریاد زده شود؟

برخوردی که زنان رفرمیست در رابطه با جنبش سال ۸۸ کردند را نباید به حساب اکثریت زنان تحت ستم جامعه نوشت. کسانی که زنان مبارز ایران را سرزنش می‌کنند که گویا خواستهایشان را مطرح نکردند، اساساً متوجه نیستند که توده عظیم زنان شرکت کننده در خیزش ۸۸ از وجود تشکیلات انقلابی که از آن طریق بتوانند خواست های خود را بشکل برجسته مطرح کنند، محروم بودند و عدم وجود چنین تشکیلاتی به هیچ وجه نباید دستاویزی جهت نادیده انگاشتن همه تلاشهای شود که از سوی زنان طبقات تحت ستم جامعه بطور خود جوش و بصورت فردی در این راستا انجام گرفت.

آزادخواهانه خویش را مطرح نکرده بودند که آن چنان مورد هجوم بسیجیان امام قرار گرفتند؟ آیا اقلیت های مذهبی به دلیل عدم طرح خواست هایشان سرکوب شدند؟

در بطن این نگرش ، در واقعیت علت سرکوب زنان توسط نظام جمهوری اسلامی در "عدم بیان خواسته های زنان" توجیه میشود ، گویا اگر زنان خواسته های خاص خود را در جریان قیام سال ۵۷ مطرح کرده بودند ، جمهوری اسلامی این همه سرکوب و تبعیض را تحمیل نمی کرد!! اما واقعیت ها بروشنی نشان میدهند که جمهوری اسلامی فقط زنان را در جامعه سرکوب نکرد بلکه به جز حامیان و سرسپردگان به رژیم هیچ بخشی از جامعه از گزند سرکوب این جلادان تازه به قدرت رسیده مصون نماند. آن همه جنایاتی که رژیم در دهه ۶۰ مرتکب شد و حمام خونی که از زنان و مردان انقلابی در سراسر ایران براه انداخت نتیجه این نبود که این مبارزین "خواسته های خود" را بیان نکرده بودند! بلکه نتیجه این بود که رژیمی که بر روی کار آمده بود ، اساساً برای سرکوب انقلاب توده ها توسط امپریالیست ها بر سر کار آورده شده بود. این رژیم برای حفظ سیستم سرمایه داری و منافع امپریالیست ها در ایران به قدرت رسیده بود و برای رسیدن به چنین هدفی میبایست تا با سرکوب و اختناق ، دیکتاتوری رژیم پهلوی را نه تنها تداوم بخشد بلکه آن را با شدت بیشتر و وحشیانه تر از گذشته اعمال نماید. زیرا این بار با توده هایی طرف بود که تجربه یک قیام عظیم را از سر گذرانده بودند و دیگر به قدرت خویش ایمان آورده بودند.

مدعیان چنین نظراتی که علت سرکوب زنان را در "عدم بیان خواسته ها" خلاصه میکنند چه آگاهانه و چه نا آگاهانه مسئولیت ۳۲ سال سرکوب و ظلم جمهوری اسلامی بر زنان را ، بر دوش خود زنان ایران می افکنند و این گونه جلوه میدهند که رژیمی که بر پایه ستم بنا

توده ها کل سیستم را آماج حملات خویش قرار میدهند ، کمپین می بایست نقش سازشکارانه خود را ایفا میکرد و تلاش می نمود تا مسیر مبارزاتی زنان را از کانال مبارزه برای سرنگونی رژیم منحرف سازد و در عمل همه بوضوح دیدیم که به جای طرح و بیان مطالبات زنان، حتی در همان سطح نازلی که خود تعیین کرده بودند ، چگونه برای شریک شدن در قدرت احتمالی جناح موسوی، برای گرفتن عکس در کنار زهرا رهنورد از یکدیگر سبقت میگرفتند.

بنابراین برخوردی که زنان رفرمیست در رابطه با جنبش سال ۸۸ کردند را نباید و نمی‌توان به حساب اکثریت زنان تحت ستم جامعه نوشت. در نتیجه کسانی که زنان مبارز ایران را سرزنش می‌کنند که گویا خواست هایشان را مطرح نکردند، اساساً متوجه نیستند که توده عظیم زنان شرکت کننده در خیزش سال ۸۸ از وجود تشکیلات انقلابی که از آن طریق بتوانند خواست های خود را به شکل خیلی برجسته مطرح کنند ، محروم بودند و عدم وجود چنین تشکیلاتی به هیچ وجه نباید دستاویزی جهت نادیده انگاشتن همه تلاش هایی شود که از سوی زنان طبقات تحت ستم جامعه بطور خود جوش و به صورت فردی در این راستا انجام گرفت.

ادعا میشود که گویا زنانی که در خیزش سال ۸۸ شرکت داشتند اشتباهات گذشته را تکرار کردند. اما مدعیان چنین نظری هرگز در طول این ۳۲ سالی که از عمر ننگین جمهوری اسلامی گذشت نتوانسته اند توضیح دهند که اشتباه نسل گذشته چه بود که قرار است نسل کنونی آن را تکرار نکند!! ظاهراً با توجه به این ادعا که زنان در جنبش سال ۸۸ مطالبات خود را طرح نکردند جواب آن ها باید این باشد که در انقلاب سال ۵۷ زنان خواسته های خود را مطرح نکردند. با چنین سخنانی اینها در بین نسل دختران جوان کنونی این توهم را بوجود می آورند که گویا مشکل اصلی و مسبب این همه ظلمی که در این ۳۲ سال بر زنان رفت عدم طرح خواسته های مشخص زنان در جریان آن انقلاب بود!! آیا واقعا مروجین این آیه های پاس میتوانند امروز بعد از گذشت ۳۲ سال ثابت نمایند که اگر پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی خواست های مردم و از جمله زنان تحقق پیدا نکرد به این دلیل بود که آن ها خواست های خود را مطرح نکرده بودند؟

آیا کارگرانی که با اعتصاب عظیم خود چرخ های اقتصاد نظام پهلوی را از کار انداختند و بزرگترین هزینه ها را در قیام ۵۷ متحمل شدند ، خواست های خویش را مطرح نکردند که در فردای شکست انقلاب مورد استثمار و سرکوب وحشیانه تر نیز قرار گرفتند؟ آیا خلق های تحت ستم کرد و ترک و بلوچ به ظلم و تبعیضی که بر آنان میرفت آگاهی نداشتند و خواست های

و کمونیست و آزادیخواه امکان کوچکترین گرد هم آیی و فعالیتی را نداشتند، زنان متعلق به خود حاکمیت و بخشی از زنان مرفه و نیمه مرفه جامعه که مطالبات زنان را در چهار چوب حفظ نظام مطرح می کنند به انجام برخی فعالیت های اجتماعی و سیاسی مشغول بودند. به واقع زنان اصلاح طلب سال ها بود که در پناه پروژه اصلاحات از امکانات علنی استفاده کرده و به شکل های مختلف خود را متشکل کرده بودند. حال با چنین شرایطی باید پرسید که چرا با وجود تشکیلی چون "کمپین یک میلیون امضاء" که تا چند روز قبل از آغاز خیزش ها ، پاشنه در خانه آیت الله ها را برای گرفتن تاییدیه که گویا حقوق زنان ، تضادی با اسلام ندارد! از جا میکنند به یک باره خاموش شدند و حتی در یک مورد هم گوشه ای از خواسته های زنان ایران را طرح نکردند!! آن ها که دارای تشکل بودند و بقول خودشان ده ها دختر جوان را برای گرفتن یک میلیون امضاء بسیج کرده بودند چه شد که درست در بزرگراه مبارزات توده ها و زنان ، دچار سکنه کلام شدند؟ چرا گوشه ای از مطالبات بر حق زنان، حتی تا همان حدی که دیدگاه رفرمیستی ایشان مدعی آن بود را هم مطرح نکردند؟ کمپینی که چند سال بود بر طبل ضرورت بردن "آگاهی" بر حقوق زنان به درون جامعه ایران میکوبید ، چه شد که در جریان اوج گیری مبارزات توده ها که زنان نقش قابل توجهی در آن داشتند از چنین فرصت بدست آمده ای استفاده نکرد؟

جواب این سؤال را باید در واقعیت وجودی رفرمیست ها و ماهیت "کمپین یک میلیون امضاء" به مثابه ابزاری در دست بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی دید. زمانی که زنان ایران در صف مقدم مبارزاتی قرار گرفتند و با شهامتی باور نکردنی جنگ خیابانی را بر مزدوران جمهوری اسلامی تحمیل کردند ، آن زمانی بود که ناقوس مرگ جمهوری اسلامی بصدا در آمده و موجودیت رژیم به زیر ضرب رفته بود. آن زمان ، زمان پایان دادن به وضعیت موجود بود ، زمانی که زنان انقلابی در عمل نشان دادند که اولین قدم برای رهایی واقعی زنان، سرنگونی کلیت نظام جمهوری اسلامی با همه جناح ها و دسته های درونی آن است. درست در چنین شرایطی بود که رهبران کمپین دچار سکوت تاریخی خود شدند و آگاهانه تصمیم گرفتند که جهت مصالح حاکمیت از طرح نیم بند خواسته های زنان چشم پوشی کنند. هواداران کمپین و رهبرانش درست در بحبوحه مبارزات توده ها به خواب تاریخی فرو رفتند تا مبادا با طرح خواسته های زنان به موجودیت حاکمیت لطمه ای وارد آید. از آن جا که اهداف "کمپین یک میلیون امضاء" در چهار چوب حفظ نظام جمهوری اسلامی تعریف شده و اساساً تحقق خواسته ها و حقوق زنان را در همین چهار چوب جستجو می کند ، مشخص است که زمانی که

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

شده بود، رژیمی که ماهیت وجودیش بر حفظ منافع امپریالیسم و سرمایه داران وابسته در ایران استوار است میتوانست در صورت "بیان خواسته ها" آن ها را مد نظر قرار داده و یا به آن ها تن دهد، آیا برابری با صرف بیان خواسته ها می شد از روی کار آمدن چنین رژیم جنایتکاری جلوگیری کرد که اساسا برای سرکوب همین خواسته ها به قدرت رسیده بود؟ در هر انقلاب و در هر جنبش انقلابی باید و حتماً ضروری است که توده های شرکت کننده و از جمله زنان به طرح خواسته های خود بپردازند و خواستار تحقق آن ها باشند. این امر مسلم و بدیهی است. همچنین مسلم است که در هر مقطعی از مبارزه، بخصوص وقتی ۲۰ سال بعد ما به آن دوران نگاه میکنیم باید با شیوه علمی ضعف های گذشته را بررسی کنیم و وظیفه زنان پیشرو و آگاه است که ضمن شناخت ضعفها تجربه انقلابی مبارزات آن دوران را توشه راه امروز خویش سازند و قاطع تر از هر زمانی خود را برای نبرد رهایی مجهز نماید.

واقعیت این است که زنان به طبقات مختلف تعلق دارند و دنیای زنان طبقات تحت ستم را از زنان طبقات استثمارگر جدا می کند. عملکرد زنان متعلق به طبقه بورژوازی وابسته ایران بروشنی در سازش با حاکمیت در سال ۸۸ مشاهده شد. در حالیکه برای اکثریت زنان زحمتکش و کارگر ایران، برای همه دختران و زنانی که در پروسه خیزش های خیابانی سال ۸۸ جان بر کف، خیابان ها را عرصه نبرد با ارتجاع حاکم نمودند، برای زنانی که نه تنها از قوانین تبعیض آمیز رژیم در رنجند، بلکه رنج فقر و گرسنگی و سر پرستی خانواده را نیز بر دوش میکشند، مسئله اساسی مبارزه قطعی جهت نابودی کلیت سیستم سرمایه داری وابسته ایران است. آن ها با غریزه طبقاتی خود این واقعیت را درک می کنند که بدون سرنوشتی این رژیم و کلیت سیستم سرمایه داری وابسته ایران امکان تحقق خواست های زنان وجود ندارد. در همین راستاست که باید با طرح هرچه مشخص تر و دقیق تر خواست های زنان، انرژی انقلابی آن ها را جهت نابودی جمهوری زن ستیز اسلامی و نظام سرمایه داری حاکم به میدان نبرد نهائی کانالیزه نمود.

سارا نیکو
ژانویه ۲۰۱۲

جدا می کند. عملکرد زنان متعلق به طبقه بورژوازی وابسته ایران به روشنی در

بیاد تختی، سمبل صفا و مردانگی



در ۱۷ دی ماه سال ۱۳۴۶ ناگهان خبری در میان مردم همچون انفجار بمبی منعکس گشت: "تختی خودکشی کرد"، مردم همه جا در باره این موضوع صحبت می کردند. و کودک و پیر و جوان، با ذکر صفا و مردانگی تختی، یکپارچه بر این باور بودند که تختی را "خودکشی فرمودند!" و نفرت خود را از قاتلین و مسببین مرگ او که جز دست اندرکاران رژیم ضد خلقی شاه نبودند، ابراز می داشتند. تختی یک مبارز ملی و آزادیخواه پاک باخته ای بود که پیوندی عمیق با توده ها داشت و به همین علت در شرایط اختناق رژیم شاه، مبارزی همچون تختی نمی بایست زنده بماند. اما بر خلاف تصور دشمنان خلق شهادت تختی به عاملی در جهت گسترش انگیزه ای مبارزاتی در میان توده ها تبدیل شد و مراسم چهلم جان باختن او به تظاهرات بر علیه رژیم شاه تبدیل شد. همانطور که رفیق پویان در مورد این مراسم می گوید: "خلق در آنروز یکپارچه بر آن بود که جهان پهلوان شهید یک توطئه خائنه شده است" تظاهرات چهلم جهان پهلوان تختی یک فریاد در همه جا طنین انداخت "تا مرگ دیکتاتورها نهضت ادامه دارد" صدایی که پژواک آن تا امروز در جامعه تحت سلطه ما ادامه دارد.

"دمکراسی" و "حقوق بشر" ... از صفحه ۱۷

و منافع استراتژیک جهانخوارانه آمریکا در ایران و منطقه حفظ گردد و گسترش یابد؟ تجربه سیاه نزدیک به سه دهه حکومت جمهوری اسلامی به روشنی به مردم مبارز ما نشان داده که حفظ و بقای دیکتاتوری جمهوری اسلامی (همچون رژیم مزدور شاه) در تمام طول این سالها بدون حمایت های مادی و معنوی همه جانبه امپریالیست ها و در رأس آن آمریکا امکان پذیر نبود. در حقیقت امر، رژیم جمهوری اسلامی به دلیل وابستگی به امپریالیست ها و برآوردن منافع استثمارگران آنهاست که در تمام طول حاکمیت خویش مورد حمایت ها و "امدادهای غیبی" دولت های نظیر آمریکا قرار داشته است. کارگران و خلق های تحت ستم ما در طول بیش از ۲۷ سال حاکمیت سراسر جنایت و سرکوب جمهوری اسلامی یکدم از مبارزه برای سرنوشتی این رژیم و دستیابی به آزادی و دمکراسی باز ننشسته اند و در این راه خون هزاران تن از بهترین فرزندان انقلابی و مبارز خویش را فدا کرده اند. نابودی جمهوری اسلامی و استقرار یک نظام دمکراتیک و انقلابی آرزو و آرمان مبارزانی توده های تحت ستم ماست. اما، باید دانست که در تحولات احتمالی آینده- در شرایط وجود یا عدم وجود جمهوری اسلامی- امکان استقرار هیچ گونه دمکراسی و آزادی واقعی ای بدون قطع کامل سلطه امپریالیستی بر کشور ما امکان پذیر نبوده و نیست.

"آزادی" و "دمکراسی" واقعی در ایران نه با اتکاء به "دلارها" و "طرح های" آمریکا، بلکه در بستر یک انقلاب توده ای و به دست توانای کارگران و خلق های زحمتکش بی چیز اما به پاخاسته، بدست خواهد آمد. نیروهای واقعا دمکرات و آزادی خواه باید کوشنده تزلزلناپذیر چنین راهی باشند.

ع- شفق



دولت آمریکا در روز اول دسامبر ۲۰۱۱ با بوق و کرناى زیاد رسماً خاتمه اشغال نظامى عراق را اعلام کرد و در ۲ دسامبر در پایگاه نظامى "ویکتورى" (پایگاه مرکزی ارتش امریکا در عراق) رسماً کشوری را که در مدت بیش از هشت سال اشغال نظامى، چپاول و ویران کرده و مورد وحشیانه ترین تجاوزات و نسل کشی ها و جنایات بیشمار علیه بشریت قرار داده، به اصطلاح بطور کامل به رژیم دست نشانده خود در عراق "تحویل" داد. این تبلیغات در حالی ست که تمامى شواهد ناشی از ادامه حضور نیروهای آمریکایی در اشکال مختلف در عراق مى باشند.

همه مى دانند که امپریالیسم آمریکا در ۲۰ مارچ ۲۰۰۳ در پی متهم کردن صدام حسین به تهیه "سلاح کشتار جمعی" و "همکاری با القاعده" و همدستی با این جریان در واقعه تروریستی ۱۱ سپتامبر، حمله نظامى به عراق که منجر به اشغال آن کشور شد را آغاز کرد. (۱)

در تمام طول این سالها، دولت آمریکا حمله نظامى به عراق را تحت پوشش "مبارزه با تروریسم جهانی" توجیه کرده و اینطور وانمود مى کرد که گویا "تروریسم" - به مثابه یک خطر بین المللی - راه و روش و یا مقوله ای صرفاً ایدئولوژیک و آنهم مختص گروه های خاصى (مانند مرتجعین اسلامى) است که در تضاد با به اصطلاح "دمکراسی" آمریکا و "جهان آزاد" قرار دارند. اما واقعیت این است که جنگ های امپریالیستی آمریکا نه تنها هرگز به قصد "مبارزه با تروریسم" انجام نشده اند، بلکه خود امپریالیسم آمریکا با توجه به اعمال و سیاستهایش بزرگترین دولت تروریستی جهان و یک "تروریست" به تمام معنا بر علیه خلق های ستم دیده جهان مى باشد.

اشغال نظامى عراق شده است. و با این همه هنوز هم راه حل استراتژیک امپریالیسم آمریکا برای تقلیل بحران های اقتصادى اش، کماکان استفاده از جنگ های امپریالیستی است. با توجه به این واقعیت است که خروج نظامى آمریکا از عراق به هیچ وجه با تقلیل حجم نیروهای نظامى آمریکا در خاورمیانه و آسیای مرکزی نسبت به زمانى که اشغال عراق در اوج خود بود، همراه نبوده است. بلکه این رقم افزایش هم یافته است. به عنوان مثال در حال حاضر تعداد نیروهای آمریکایی در افغانستان بیش از ۱۰۰ هزار نفر رسیده است. یعنی عملاً نیروهای نظامى اش در این کشور ۳ برابر دوران ریاست جمهوری جورج بوش افزایش یافته است. تعداد پایگاه های ثابت زمینی آمریکا در اروپای شرقى و شمال و شرق آفریقا (بخصوص اوگاندا و سومالی و ...) و پایگاه های شناور آن در دریای سرخ و خلیج فارس و اقیانوس هند و غیره نیز افزایش یافته است. بیش از ۴۰ هزار نیروى مسلح و تعداد بی شماری بمب افکن های آمریکا در کویت و بحرین، و هزاران سرباز آمریکایی در قطر و عمان و ترکیه و دیگر مناطق خاورمیانه مستقر شده اند. این واقعیات نشان مى دهد که با به اصطلاح خاتمه رسمى اشغال نظامى عراق، نه تنها تجاوزات نظامى امپریالیست ها در خاورمیانه پایان نیافته، بلکه در اشکال جدیدى ادامه پیدا کرده و خواهد کرد. البته اعلام پایان اشغال عراق به هیچ وجه به معنی خروج کامل نیروهای نظامى اشغالگر از آن کشور هم نیست. چرا که در واقع یکى از شروط مهم قرارداد "پایان اشغال"، ادامه حضور نظامى آمریکا در عراق تحت پوشش "آموزش نیروهای مسلح عراقى" و در واقع حفظ نقش برجسته امپریالیسم آمریکا در امور اقتصادى- سیاسى و نظامى این کشور و ادامه سرکوب توده های مقاوم عراق است. علاوه بر این هزاران نیروى مزدور آمریکا که با نام "کنتراکتور" (مزدوران قراردادی که ارتش آمریکا پولهای هنگفتى به آنها مى پردازد) و رسماً جزء نیروهای ارتش محسوب نمى گردند، همچنان در عراق باقى مانده اند. اتفاقاً همین نیروها هستند که برای حفظ سلطه ارتش آمریکا و تداوم اشغال عراق، کثیف ترین جنایات را در طول بیش از ۸ سال اخیر بر علیه توده های تحت ستم عراق مرتکب شده اند. علیرغم تبلیغات دروغین جارى، دولت آمریکا در راستای اهداف استراتژیک خود به منظور گسترش سلطه امپریالیستی خود در عراق و منطقه، این کشور را مورد یورش قرار داد تا با استقرار نیرو های

به همین دلیل هم در واقعیت در تمام این سالها مبارزه با "تروریسم بین الملل" ابزاری بوده است که امپریالیسم آمریکا برای گسترش سلطه خود علم نموده و به این وسیله با تزریق زهر ترس و وحشت در جامعه و جلوگیری از شکل گیری و رشد مقاومت متشکل مردمى جهت مبارزه با امپریالیسم و جنگ های امپریالیستی، این ابزار را مورد استفاده قرار داده و مى دهد. دولت آمریکا در شرایطى از پایان جنگ و پیروزی در این جنگ سخن مى گوید که در این فاصله بار ها و با دلایل گوناگون کذب ادعا هایش در حمله به این کشور اثبات شده و علیرغم همه جنایاتی که اشغالگران در عراق مرتکب شدند، و علیرغم همکاری کامل دولت دست نشانده عراق (و دولت کردستان) با اشغالگران، هنوز جنگ و ناامنى و ترور و بمب گذاری در همه جای عراق به وضوح دیده مى شود و هیچ یک از ادعا های دولت آمریکا در توجیه لشکر کشی به عراق به اثبات نرسیده است. اما واقعیت این شکست (و یا عدم پیروزی کامل و همه جانبه) آمریکا در عراق همیشه توسط مقامات هیئت حاکمه آمریکا کتمان شده است. به عنوان مثال، برای کتمان این شکست و فریب افکار عمومى آمریکا است که جوزف بایدن، معاون رئیس جمهور آمریکا در مراسم اعلام پایان جنگ در پایگاه "ویکتورى" خطاب به سربازان آمریکایی گفت که "جانفشانی های شما منجر به پیروزی آمریکا" شد. همه این دروغ پراکنى ها برای این است که مقامات آمریکایی اکنون که بنا به تغییر اولویتهایشان حجم و تعداد نیروهای نظامى شان در عراق را کاهش داده اند، مى کوشند تا به هر صورتى این واقعیت را کتمان سازند که امپریالیسم آمریکا بدون کسب پیروزی همه جانبه وادار به اعلام رسمى خاتمه

ارائه نشد. تنها مدارک ارائه شده، اعترافات زندانیانی است که زیر شکنجه های وحشیانه در زندانهای مخوف ابوغریب و گوانتانامو و دیگر سیاهچالهای سی-آی-ا به دست آمدند.

(۲) ارتش متجاوز امریکا در طول سالهای اشغال کامل عراق، از ورود خبرنگاران مستقل به داخل عراق و انتشار اخبار واقعی جنگ و جنایات اشغالگران تا جایی که توانسته جلوگیری کرده است. اما پس از مدتی با تلاش فداکارانه مردم عراق که کشته و ناپدید شدن افراد خانواده خود را به مجامع دمکراتیک توده ای متعدد در جهان گزارش می کردند، و همچنین با کمک پزشکان و دیگر کارکنان بیمارستانهای عراق که تعداد زخمی ها و کشته ها و مشاهدات خود در بیمارستانها را مستند می کردند، تعداد قربانیان امپریالیسم امریکا در عراق تا حدودی تخمین زده شده است. با این حال آمار تخمین زده شده بسیار متفاوت و از ۱ تا ۳ میلیون نفر گزارش شده است.

مریم
دی ماه ۱۳۹۰

بود. و این قدرت به کمک دولت های دست نشانده خود در بغداد و کردستان عراق، توده های ستم دیده را در فقر و فلاکت باقی نگاه داشته و هرنوع مقاومت آنها را در نطفه خفه کرده و سرکوب خواهد نمود.

واقعیت این است که اشغال نظامی در شرایطی بطور رسمی پایان یافته اعلام می شود که امپریالیسم امریکا با هزاران رشته مرئی و نامرئی عراق را به جزئی از منطقه نفوذ خود تبدیل نموده است. و همین واقعیت هم ضرورت مبارزه سخت و طولانی خلقهای عراق را برای رسیدن به آزادی در دستور کار آنها قرار داده است.

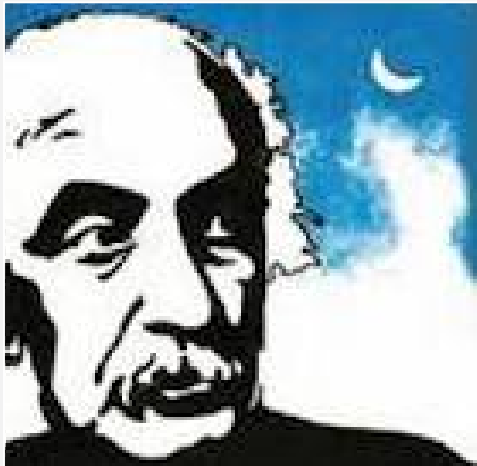
زیر نویس:

(۱) در حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، بیش از ۳۰۰۰ نفر از مردم بیگناه امریکا کشته شدند. اما مجریان واقعی و دست اندرکاران این جنایت، در نتیجه پنهان کاری های دولت و سازمان های امنیتی امریکا و مخفی نگاه داشتن اسناد و مدارک مربوطه، تا به امروز نیز ناشناس باقی مانده اند. هرچند که دولت امریکا گروه القاعده را مسئول این عملیات تروریستی اعلام کرد، اما هیچگونه مدرک موثقی برای اثبات این ادعا

نظامی اش درعراق جای پای خود را در این کشور و حضور مستقیم در منطقه را برای سالهای طولانی مستحکم سازد؛ به همین دلیل هم "پایان اشغال" عراق دروغی بیش نیست. به واقع امریکا تغییر شکل پیشبرد سیاستهایش را به حساب "پایان اشغال" گذاشته است. در شرایطی که عراق دارای منابع طبیعی مورد نیاز امریکاست (عراق سومین مقام را از نظر حجم منابع نفتی جهان داراست) و موقعیت جغرافیایی آن در خاورمیانه دارای اهمیت بسیاری برای پیشبرد مقاصد اقتصادی- سیاسی و نظامی امریکا در منطقه است، باید خیلی ساده اندیش بود که این تبلیغات را باور نمود و فکر کرد که امریکا بدنبال بیش از ۸ سال جنگ که طی آن بیش از ۶۵۰۰ سرباز امریکایی کشته شده اند سکان اداره این کشور را رها خواهد نمود.

بنابراین، هرچند که امروز پس از قریب به ۹ سال کشتار و جنایت و نسل کشی در عراق و در شرایطی که برخی گزارشات تعداد کشته شدگان عراقی را تا حدود ۳ میلیون نفر (۲) هم اعلام کرده اند، پایان اشغال آن کشور اعلام شده و سرانجام نیز اکثریت نیروهای نظامی اشغالگر به طور کامل رسماً از آنجا خارج خواهند شد، اما در واقع کارگردان اصلی صحنه سیاسی- اقتصادی عراق هنوز دولت امریکا خواهد

یاد نیما یوشیج گرامی باد!



ترا من چشم در راهم

شباهنگام که می گیرند در شاخ تلاجن سایه ها رنگ سیاهی

وز آن دلخسته گانت راست اندوهی فراهم

ترا من چشم در راهم

شباهنگام در آن دمه‌ها که برجا دره ها

چون مرده ماران خفته گانند

در آن نوبت که بندد دست نیلوفر

به پای سرو کوهی دام

گرم یادآوری یا نه

من از یادت نمی گاهم

ترا من چشم در راهم...

در ۱۶ دی ماه سالروز مرگ نیما یوشیج. پدر شعر نو. یادش را گرامی بداریم

آیا آمریکا در عراق "پیروز" شده است؟

طبقه حاکم بر آمریکا (و دیگر متحدین امپریالیست آمریکا) صورت گرفت. در واقع، این جنایات باید در چهارچوب ماهیت سیستم اقتصادی-سیاسی و اجتماعی حاکم بر کشورهای امپریالیستی در شرایط بحران کنونی و نیاز فزاینده آنها به جنگ و کشتار بررسی گردد. جنایات آمریکا در عراق آنچنان مخوف و موحش و منزجر کننده و بی رحمانه بوده اند که خشم و نفرت تمامی مردم ازادبخواه جهان و حتی مردم کشورهای متروپل را برانگیخته و ماهیت ارتجاعی امپریالیسم و دولتهای باصطلاح مدافع "دمکراسی" و "حقوق بشر" غرب را هر چه عریانتر در مقابل دیدگان آنها قرار داده است.

در مدت حدوداً ۹ سال اشغال رسمی عراق، مردم از ابتدائی ترین سیستم حقوقی که بتواند در مقابل تجاوزات روزمره نیروهای اشغال گر و شکنجه شدگان در ابوغریب و دیگر سیاهچالهای دولت آمریکا از قربانیان دفاع کند، محروم بودند. این شرایط امروز هم تغییر چندانی نکرده است. مردم عراق که اکثراً عضوی از خانواده و یا دوست و آشنای خود را در جنگ امپریالیستی از دست داده اند، کودکانی که هنوز کابوس وحشتناک حمله آمریکایی ها خواب آسوده را از آنها سلب میکند، جامعه ای که یک نسل کامل آن قربانی طمع و جنایات امپریالیست ها شد، امروز می بیند که با ادعای پایان جنگ و اشغال، دولت آمریکا نیروهای ارتجاعی و ستمگر را به جای خود در عراق نشانده و حال دست نشانندگان آمریکا می بایست ادامه دهنده جنایات اربابان امپریالیست خود باشند. آوای شوم "پیروزی" در عراق در حالی توسط بلندگوهای امپریالیستی سر داده می شود که اوضاع اقتصادی و سیاسی توده های تحت ستم عراق حتی نسبت به دوران حکومت صدام حسین مزدور نیز سقوط کرده و میلیونها تن از زحمتکشان عراق علاوه بر تحمل فقر و گرسنگی و بیکاری و بیماری و فقدان کمترین امکانات زندگی باید هیولای ناامنی و مرگ و اختلاط قومی و دینی و گسترش روز مره گورستانها و ... را نیز به "برکت" اشغال کشورشان توسط امپریالیسم آمریکا تحمل کنند.

همه این واقعیات نشان می دهد که چرا تبلیغات دولت آمریکا کاملاً دروغ و جعلی است و چطور مردم عراق بدون هیچگونه کمک و پشتیبانی وادار به تحمل زخم ها و دردهای پایان ناپذیر ناشی از ۸ سال

در سالهای اولیه اشغال عراق، اهداف آمریکا جهت ایجاد فضای رعب و وحشت حکم می کرد که این عکس ها برای ارباب مردم ستمدیده عراق و جهان در سراسر گیتی منتشر شوند. اما پس از مدتی تلاش شد که این جنایت ها به چند سرباز بیمار نسبت داده شده و واقعیات لاپوشانی شوند. مقامات دولتی آمریکا ادعا کردند که اینگونه رفتار ضدانسانی سربازان آمریکایی در تضاد با فرهنگ و سیاست دولت و رژیم آمریکا است. اما اگر به سیاست ها و فرهنگ واقعی امپریالیستی (و رژیم های سرمایه داری وابسته) نگاه کنیم، می بینیم که اعمال کثیف و وحشیانه سربازان آمریکایی در ابوغریب و هر بازداشتگاه دیگری در هر گوشه جهان در همسویی کامل با هم بوده و هستند.

زندانیان برهنه را وادار به اعمال حیوانی می کردند، به تلاش برای ارباب توده مردم کشورهای اشغال شده (و حتی مردم آمریکا) و دیگر مخالفین خود در جهان و نمایش این واقعیت پرداخت که امپریالیست ها برای پیشبرد سیاستهای خود از ارتکاب به هیچ جنایتی خودداری نخواهند کرد. (۱)

در سالهای اولیه اشغال عراق، اهداف آمریکا جهت ایجاد فضای رعب و وحشت حکم می کرد که این عکس ها برای ارباب مردم ستمدیده عراق و جهان در سراسر گیتی منتشر شوند. اما پس از مدتی تلاش شد که این جنایت ها به چند سرباز بیمار نسبت داده شده و واقعیات لاپوشانی شوند. مقامات دولتی آمریکا ادعا کردند که اینگونه رفتار ضدانسانی سربازان آمریکایی در تضاد با فرهنگ و سیاست دولت و رژیم آمریکا است. اما اگر به سیاست ها و فرهنگ واقعی امپریالیستی (و رژیم های سرمایه داری وابسته) نگاه کنیم، می بینیم که اعمال کثیف و وحشیانه سربازان آمریکایی در ابوغریب و هر بازداشتگاه دیگری در هر گوشه جهان در همسویی کامل با هم بوده و هستند. (۲) آنچه که در آن عکس ها و فیلم های تهوع آور دیدیم، نمونه عریان آنچیزی ست که امپریالیست ها و رژیم های وابسته آنها با کارگران و زحمتکشان جهان همواره می کنند.

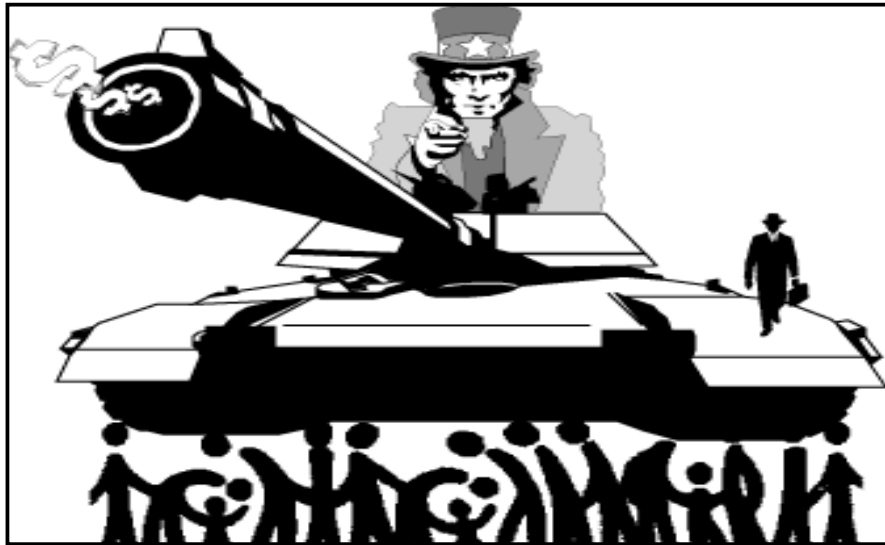
اشغال عراق و ارتکاب به نسل کشی و انواع جنایات ضدبشری در این کشور، کاملاً همسو با منافع و اهداف امپریالیستی

سرنجام پس از قریب به ۹ سال کشتار و جنایت و نسل کشی در عراق، دولت آمریکا با اعلام "پیروزی" در جنگ عراق "پایان اشغال" آن کشور را اعلام نموده و بطور رسمی مدعی شد که بخش بزرگی از نیروهای نظامی خود را از عراق خارج ساخته است. دروغین بود ادعای پیروزی را اما تنها نگاهی کوتاه به شرایط سیاسی و اقتصادی امروز این کشور به روشنی در مقابل دید همگان قرار می دهد. تبلیغات آمریکا مدعی بود که حمله به عراق برای مردم این کشور آزادی و دمکراسی به ارمغان می آورد اما امروز قریب به ۹ سال پس از اشغال این کشور هر کس به اوضاع عراق نگاه کند و کور نباشد، تنها چیزی که در عراق نمی بیند آزادی و دمکراسی است. و برعکس این ادعا آنچه به وفور دیده می شود ناامنی و ترور و بمب گذاری است و روزی نیست که تعدادی از مردم این کشور قربانی این ترور ها و بمب گذاری ها نشوند.

تبلیغات دولت آمریکا همچنین جهت فریب مردم جهان می کوشد چنین جلوه دهد که گویا امروز مردم عراق به آمریکا به مثابه "تاجی" خود می نگرند که با لشکر کشی به کشورشان برای آنها آزادی به ارمغان آورده است. در حالی که این فریبکاری ردیپلانه اگر در ابتدای سرنگونی حکومت دیکتاتوری صدام حسین مزدور گوشه های شنوایی هم داشت، امروز جز با نفرت توده های محروم و رنجدیده عراق مواجه نمی شود. برعکس، نگاه توده های ستمدیده عراق درست عکس ادعاهای دولت آمریکا می باشد. برآستی هم چگونه تبلیغات پایان اشغال نظامی عراق می تواند منجر به پاک شدن خاطره دردناک حدود ۹ سال جنایات روزمره امپریالیسم آمریکا از حافظه تاریخی خلق های تحت ستم این کشور گردد. بطور مثال تنها یکی از اعمال شنیع مزدوران تبهکار آمریکا که خشم و نفرت مردم عراق و نه تنها این کشور بلکه مردم جهان را شدیداً برانگیخت، استفاده ارتش آمریکا از تجاوز سیستماتیک و دیگر روش های شنیع شکنجه بر علیه زندانیان در سیاهچال هایش در دوران جنگ بوده است. امپریالیسم آمریکا نه تنها وحشی ترین نیروهای جنایتکارش را در فضای جنگ تربیت کرده و به جان مردم ستمدیده انداخت، بلکه با انتشار عکس هایی از آنچه که در زندان ابوغریب می گذشت، با نمایش بی پرده جنایات مزدوران خود که برای ارضای شهوات جنون آمیز خود،

این مزدوران از سیاست و فرهنگ حاکم بر ارتش آمریکا می باشد.

آینده باقی ماند و هنوز هم یکی از راه حل های امپریالیسم آمریکا برای غلبه بر "معضل عراق" - البته بعد از پیروزی!!- می باشد. (۴)



(۲) جوزف بایدن در اکتبر ۲۰۰۲ در مقام یکی از رهبران حزب دمکرات- یکی از دو حزب طبقه حاکم بر آمریکا- در کمیته روابط خارجه مجلس سنای آمریکا از حمله نظامی به عراق حمایت کرد و یکی از راه هایی را که برای پیشبرد جنگ به دولت آمریکا پیشنهاد کرد، تقسیم عراق به مناطق سنی و شیعه نشین بود. او در توصیف این طرح خود می گوید که تقسیم عراق می تواند پس از خروج نیروهای آمریکا از آن کشور، حفظ منافع آمریکا در آنجا و منجمله کنترل آمریکا بر منابع نفت و گاز عراق را تضمین کند. حزب دمکرات آمریکا در سال ۲۰۰۶ با توجه به مخالفت اکثریت جامعه با جنگ، به قصد کسب اکثریت کرسی های کنکره آمریکا موضع اولیه خود را که حمایت از سیاست جنگ طلبانه دولت بوش بود، تعدیل نموده و در ظاهر خواهان پایان جنگ شد. این مسئله و دیگر فریبکارهای این حزب منجر به پیروزی اوباما در انتخابات سال ۲۰۰۸ شد.

(۴) در آن زمان دولت جورج بوش تصمیم گرفت که به بهانه قتل عام سنی ها، تعداد بیشتری از نیروهای خود را به عراق اعزام کرده و سرکوب مقاومت توده های عراقی در مقابل اشغالگران را، بخصوص در مناطق سنی نشین تشدید کند. این افزایش نیرو و تشدید حملات آمریکا همراه با ترورهای داخلی حاصلی جز افزایش هر چه بیشتر قربانیان این تجاوز امپریالیستی برای مردم ستمدیده عراق نداشت.

مریم- دی ماه ۱۳۹۰

همه این واقعیات نه تنها کذب تبلیغات دولت آمریکا مبنی بر پیروزی در این جنگ و استقرار دمکراسی در این کشور را ثابت می کند بلکه در همان حال نشان می دهد که مردم عراق برای رسیدن به آزادی راه طولانی ای در پیش دارند. راهی که علیرغم همه فراز و نشیب هایش سرانجام با نابودی سلطه امپریالیسم و طبقات ارتجاعی وابسته به آن در عراق مردم این کشور را به اهداف شان می رساند.

زیرنویسها:

(۱) در آپریل ۲۰۰۴ عکس هایی از زندان ابوغریب منتشر شدند که در آنها نیروهای آمریکائی را در حال اعمال تجاوز و دیگر شکنجه های جنون آمیز و سادیسم گونه و شنیع و غیرانسانی بر علیه زندانیان نشان می دادند. برای خواندن اعترافات مقامات آمریکایی در رابطه با آنچه که به سر زندانیان می آوردند، به گزارش هایی که پس از انتشار عکس های ابوغریب منتشر شد، به عنوان مثال "گزارش شکنجه"، ژنرال "تاگوبا"، انتشارات دانشگاه کمبریج، ۲۰۰۵ و یا گزارش چند ژنرال آمریکایی در نیویورک تایمز شماره ۲۵ ژوئن ۲۰۰۷ مراجعه کنید.

(۲) جنایات و وحشیگری های سربازان آمریکا نی صرفا به عراق خلاصه نمی شود که بشود با چنین توجیهاتی آنها را ماست مالی نمود. برای نمونه در تاریخ ۱۲ ژانویه ۲۰۱۲ فیلمی در اختیار همگان قرار گرفت که سربازان آمریکایی را در حال ادرار روی اجساد کشته شدگان افغانی نشان می دهد که خود گویای تبعیت

اشغال کشورشان شده اند. دردهائی که ادعای ناجی بودن آمریکا را پوچ جلوه داده و این قدرت امپریالیستی را به اعتبار همه جنایات اش در عراق به مثابه دژخیم مردم این کشور در ذهن آنها جا داده است. به واقع هم چگونه می شود این جلا را و جلادی هایش را فراموش نمود در حالیکه هنوز هم در اثر بمب های شیمیایی دوران جنگ، کودکانی ناقص الخلقه در عراق به دنیا می آیند. و مردم از ابتدایی ترین الزامات زندگی مانند آب و برق و پوشاک محرومند. آب به اصطلاح آشامیدنی آنها آلوده به رادیواکتیو و مواد شیمیایی سرطان زا است. از سیستم حقوقی و آموزشی و بهداشتی و درمان و غیره نیز خبری نیست. میلیونها نفر از افراد جامعه یا کشته شده و یا به کشورهای دیگر پناهنده شده اند، یک نسل کامل از مردم عراق به دست نیروهای مسلح طبقه سرمایه دار حاکم بر آمریکا نابود شدند، تار و پود جامعه از هم پاشیده شد، و سپس امپریالیست ها تصمیم گرفتند که بهترین وقت برای خروج از عراق ویران شده فرا رسیده، این ویرانه را رسماً به دولت دست نشانده خود تحویل دادند تا خود در لباس معلم "دمکراسی" همچنان بر ادامه همه این ظلم و ستم و جنایات نظارت کنند.

امروز ما می بینیم که آمریکا در همه لحظات اشغال عراق، نیروهای ارتجاعی عراق را برای تضعیف مقاومت های توده ای ضدامپریالیستی به کار گرفت و امروز نیز با کمک رژیم دست نشانده خود با ایجاد و دامن زدن به اختلافات میان نیروهای مختلف ارتجاعی، سیاستهای خود را پیش برده و از قدرت گیری نیروهای مستقل انقلابی توده ای و سازمان یافتن مقاومت های توده ای عراق بر علیه امپریالیست ها و دست نشانندگان آنها، جلوگیری می کند. با نگاهی به وقایعی مانند ترورها و بمب گذاری هایی که در عراق می شود، می توان به این تلاش استراتژیک آمریکا پی برد. به عنوان مثال در فوریه ۲۰۰۶ افراد ناشناسی با بمب گذاری در یکی از مساجد مهم منطقه ای شیعه مذهب، تعداد زیادی از مردم عادی را به قتل رساندند. نیروهای مرتجع شیعه مذهب دولتی، این بمب گذاری را بهانه کرده و سنی ها را متهم به انجام آن کردند و به بهانه انتقام گیری از آنها، هزاران مرد و پسر بچه سنی را شکنجه کرده و به قتل رساندند و اجساد آنها را در اطراف بغداد رها کردند.

در همان زمان مقامات دولت آمریکا (مانند "جوزف بایدن" که در آن زمان سناتور بود و اکنون معاون رئیس جمهور است)(۳) این واقعه را به عنوان دستاویزی برای پیشنهاد و تسریع طرح تقسیم عراق بر اساس تقسیمات ارتجاعی مذهبی، مورد استفاده قرار دادند. هرچند که طرح تقسیم عراق در آن زمان به مرحله اجرا درنیامد، اما به عنوان یکی از استراتژی های آمریکا برای

پرداخت حقوق مساوی به کارگران زن و مرد و ایجاد برابری اقتصادی را، در کمون به مرحله عمل در آمد. (۱)

نمونه دیگری از جنبش زنان اروپا، مبارزات انقلابی زنان در اواخر قرن نوزده و آغاز قرن بیستم بود. در آن زمان، زنان کشورهای صنعتی پیشرفته که وسیعاً وارد بازار کار شده بودند، بخصوص در صنایع بافندگی و خدمات خانگی که کمترین مزد و بدترین شرایط کار را داشتند، تحت شدیدترین استثمارها و ستم مضاعف، زندگی بسیار رنج آوری را می گذراندند. آن ها برای تغییر زندگی اسارت بار خود، هر چه وسیعتر وارد صحنه مبارزات اجتماعی صنفی و سیاسی (مانند مبارزه برای کسب حق رأی) شدند. مبارزات رادیکال زنان کارگر به تدریج منجر به تغییر جو جامعه و مهیا کردن شرایط برای فعالیت سیاسی- اجتماعی زنان اقشار و طبقات مختلف منجمله زنان بورژوا (که در جهت منافع طبقاتی خود و در تضاد با زنان کارگر حرکت می کردند) شد.

زنان روشنفکر طبقه کارگر، زنان مارکسیستی مانند کلارا زتکین و الکساندرا کولنتای، مبارزه برای کسب آزادی های سیاسی- اجتماعی زنان (مانند حق رأی) را برای ارتقای وضعیت اقتصادی- اجتماعی زنان فرودست جامعه ضروری می دانستند و از جنبش حق رأی زنان حمایت می کردند. اما زنان بورژوا (به اصطلاح فمینیست های آن زمان) مانند همه فمینیست ها، نه تنها خواهان پایان دادن به درد و رنج و ظلم و ستمی که به زنان کارگر می شد، نبودند، بلکه از مبارزات انقلابی زنان کارگر هراس داشتند و به اشکال مختلف تلاش می کردند که سدهایی در مقابل مبارزات آن ها ایجاد کنند.

کلارا زتکین و دیگر زنان آگاه آن زمان فعالانه به افشای ماهیت فعالیت های زنان بورژوا پرداخته و اجازه نمی دادند که گروه های زنان بورژوا از نیروی عظیم زنان محروم جامعه برای رسیدن به اهداف طبقاتی خود استفاده کنند. کلارا به درستی می گفت که "هدف زنان بورژوا فقط برداشتن موانع قانونی برای شرکت همه جانبه خود در ابعاد مختلف سیستم سرمایه داری و رقابت با مردهای بورژوا، و تقویت موقعیت خود در مقابل آن ها است. آن ها اگر بدانند که حق رأی منجر به تقویت موقعیت زنان کارگر می شود، با آن مخالفت می کنند. اما ما خواهان حقوق برابر با مردها هستیم تا بتوانیم همراه با آن ها، زنجیرهای



همگانی برای نابودی سیستم های ستمگر موجود به پیش می بردند. به عنوان مثال یکی از مهم ترین لحظات تاریخی جنبش زنان جهان، مبارزات زنان کمون پاریس بود. زنان زحمتکش پاریس با شرکت در مبارزه و ایفای نقش در کمون آموختند که با شرکت در مبارزه اجتماعی انقلابی برای تغییر ریشه ای جامعه کهنه و با ایجاد جامعه ای واقعاً آزاد و برابر می توانند به آزادی واقعی و همه خواسته های خود برسند. درواقع می توان گفت که هرچند که عمر کمون کوتاه بود، اما زنان کمون توانستند تار و پود واقعی جنبش انقلابی زنان را پایه ریزی کنند و سرمشقی برای زنان مبارز انقلابی بوجود آورند. تشکیلات انقلابی زنان کمون پاریس "اتحاد زنان برای دفاع از پاریس و کمک به مجروحین" (اتحاد زنان) نام داشت. بنیانگذاران این سازمان، زنان روشنفکر طبقه کارگر و کارگران انقلابی و آگاهی بودند که نه تنها زنان آگاه و زحمتکشان انقلابی را برای انجام وظایف کمون مانند رساندن کمک های پزشکی به سنگرها، ایجاد آشپزخانه های عمومی برای فقرا و غذا رسانی به سنگرها، تشکیل مهدکودک و مدارس رایگان و بسیاری دیگر از وظایف اجتماعی سازماندهی می کردند، بلکه به مبارزه برای از بین بردن ستم جنسیتی نیز می پرداختند. "اتحاد زنان" یکی از مهمترین نقش های تاریخی خود را در زمینه لغو ستم جنسیتی در زمانی ایفا کرد که کارخانه های باقی مانده از سرمایه داران را به کارگاه های تولید فشننگ، اونیفورم ارتش کمون، کیسه های شن برای سنگرسازی و دیگر مایحتاج کمون تبدیل کرد و در این کارگاه ها برای اولین بار در تاریخ، مهمترین و اولین شرط ایجاد برابری واقعی میان زن و مرد، یعنی

در ادامه مقاله "باز هم در باره جنبش زنان - نگاهی به سخنان نادرست و تحریف آمیز شهین نوائی" که در ۲۹ نوامبر نوشته شد، در اینجا به برخی دیگر از نظرات نادرست و انحرافی ای که توسط افرادی مانند شهین نوائی در رابطه با جنبش انقلابی زنان مطرح شده، می پردازیم.

یکی از اظهارات نادرست شهین نوائی ها در رابطه با مبارزات زنان زحمتکش اروپا است. نوائی ها ادعا می کنند که "جنبش زنان در اروپا از سال ۱۹۶۸ میلادی به مسائل فرهنگی و مبارزه با مردسالاری پرداخت." فمینیست هایی مانند شهین نوائی آن قدر این گونه ادعاهای دروغین را تکرار کرده اند که خودشان هم باورشان شده و نظرات فمینیستی ۱۹۶۸ را (که در واقع بر دیدگاه هایی غیرعلمی تکیه داشته و به عنوان مثال مردها، و نه سیستم طبقاتی حاکم را، عامل فرودستی زنان می پندارند) به غلط "جنبش زنان" و اولین کسانی که با مردسالاری مبارزه کردند، می خوانند. آن ها با این ادعا، نه تنها مبارزات و نقش زنان آگاه طبقه کارگر را در تاریخ جنبش زنان و پروسه رشد آن، کتمان کرده، بلکه تلاش می کنند که همه مبارزات زنان برعلیه فرهنگ و قوانین مردسالارانه را که در قرن های گذشته نیز جاری بوده، از تاریخ پاک کنند (و یا از چشم جوانان تشنه آگاهی، پنهان نگه دارند!)

درحالی که هر فرد آگاه به تاریخ مبارزات زنان، به خوبی می داند که خیلی پیش از ۱۹۶۸، زنان اروپا در انقلاب ها و نبردهای طبقاتی- اجتماعی متعدد، مبارزه برای کسب حقوق و آزادی و برابری با مردها را به عنوان بخشی اساسی از مبارزه

اسارت را پاره کرده و این جامعه طبقاتی را نابود کنیم."

در ارتباط با شرکت وسیع زنان در خیزش سال ۱۳۸۸ نیز نوانی به اظهار نظرانی انحرافی و نادرست پرداخته و می گوید "متأسفانه در خیزش ۲۰۰۹ میلادی در ایران ما می بینیم که زنان دوش به دوش مردان در این خیزش شرکت داشتند، ولی به بیان خواسته های خودشان نمی پردازند."

نوانی که "کمپین یک میلیون امضا" را "بخشی از جنبش زنان" می داند و برایش عجیب است که چرا آن ها در خیزش توده ها شرکت نکردند (!! سئوال می کند که "چرا بخشی از جنبش زنان در بحران سیاسی اخیر بدون چشم انداز و برنامه خاصی با حکومتیان سابق که امروز اپوزیسیون شده اند همراه شد؟"

خانم نوانی، آیا شما نمی دانی که "کمپین" بخشی از جنبش واقعی زنان نیست و اتفاقاً کمپین برخلاف تصور شما، چشم انداز و برنامه خاصی دارد، که آن هم حفظ سیستم جنایتکار کنونی است. و بر اساس این هدف است که آن ها نه تنها در جنبش توده ها شرکت نکرده و از موسوی عامل کشتار ۱۳۶۷، پیروی می کنند، بلکه دشمن توده های انقلابی و زنان مبارز شرکت کننده در خیزش ۸۸ نیز هستند.

برخلاف طرز فکر سطحی خانم نوانی در مورد "جنبش زنان" و "طرح خواست های زنان" در جنبش های اجتماعی، شرکت توده ها در یک جنبش اجتماعی به این مفهوم نیست که به عنوان مثال خواسته های زنان با خواسته های اجتماعی در تناقض است و زنان یا باید مسائل عمومی جامعه را مطرح کنند و یا فقط خواست های مخصوص خودشان را.

در یک جنبش عمومی دمکراتیک و انقلابی، همه اقشار فرودست جامعه در مبارزه ای مشترک برعلیه دشمنی مشترک شرکت کرده و هر کدام هم مسائل صنفی خود را مطرح می کنند و هم مسائل عمومی جامعه را. و این تنها زمانی به بهترین وجه امکان پذیر است که اقشار و طبقات تحت ستم دارای تشکل های دمکراتیک و انقلابی باشند.

فقدان تشکل، اصلی ترین نقطه ضعف جنبش ۸۸ بود. اگر تشکل های واقعی زنان وجود داشتند، مسلماً زنان می توانستند مسائل و خواسته های خود را به وضوح و شدت بیشتری مطرح کنند. با وجود نداشتن تشکل، زنان مبارز ۸۸ تا آنجا که

امکان و موقعیتش را داشتند، حتی خواسته هایشان را روی مقوایی نوشته و در تظاهرات به دست می گرفتند.

نوانی به جای مطرح کردن این واقعیات، زنان مبارز ایران را به دلیل عدم توانایی در طرح برجسته مسائل خاص خود (و درواقع به دلیل نداشتن تشکل دمکراتیک واقعی) متهم به ناآگاهی می کند و جانفشانی های دختران جوان در نبردهای خیابانی با مزدوران رژیم را دست کم گرفته و بی ارزش جلوه می دهد.

در طول زمانی که از خیزش توده ای ۱۳۸۸ می گذرد، زنان پر شهامتی که در صف مقدم نبردهای خونین توده ها با جنایتکاران رژیم، مبارزه می کردند، از همه طرف (هم از جانب عمال رژیم و اصلاح طلبان و انواع به اصطلاح "روشنفکران" خرده بورژوا و "چپ" های تقلبی و فمینیست ها - این نخبگان بورژوازی که هر جا لازم باشد در لباس "دوست" به جنبش زنان ضربه می زنند) - مورد تحقیر قرار گرفته و شرکت آن ها در خیزش توده ای ۸۸ به اشکال مختلف بی ارزش قلمداد شده و به حساب "ناآگاهی زنان به مسائل جنسیتی شان" گذاشته شده است. اما این نظر غلط که گویا زنان مبارز در جنبش ۸۸ از بیان خواسته هایشان گذشته بودند، با واقعیت انطباق ندارد. (۲) آن ها نه توهمی نسبت به خواسته هایشان داشتند و نه ترس و ابایی از بیان آن ها. مسئله این است که آن چه آن زنان مبارز به عنوان شعار و خواسته های عام جنبش مطرح کردند (و در صدر آن ها خواست سرنگونی جمهوری اسلامی قرار داشت) از جانب خانم نوانی ها به عنوان "خواست های زنانه" به رسمیت شناخته نشده است. باید از خانم نوانی پرسید که آیا دختران جوانی که شعار می دادند "مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر جمهوری اسلامی" و در حال فریاد کشیدن به مزدوران رژیم حمله می کردند، زنانی که مردهای پشت سر خود را به مقاومت و ادامه نبرد فرا می خواندند، زنان جوانی که خون شان هنوز بر آسفالت خیابان های شهرهای ایران خشک نشده، زنانی که تا پای مرگ مقاومت کردند و به نبردهای شجاعانه ادامه دادند، زنانی که از شکنجه و تجاوز و مرگ نهراسیدند، مگر همه این شجاعت و مبارزه و مقاومت بی نظیر جز با پشتوانه ای از آگاهی محض بر آن چه که می خواهند و آن چه که نمی خواهند، امکان پذیر است؟ آیا این زنان می توانستند بدون پشتوانه آگاهی بر خواسته

هایشان، بدون شناخت دشمن واقعی و استعمار گرانشان، بدون شناخت کافی از راه درست مبارزه، به چنین کارهایی دست بزنند؟ زنان مبارز ایران هر جا امکان یافته اند، خواست های برحق خود را مطرح و برای آن مبارزه کرده اند و همانطور که گفته شد در این جنبش نیز آن ها چنین کردند.

یا در نظر گرفتن این امر، به این واقعیت باید توجه داشت که زنان طبقات فرودست جامعه، از زنان خانواده های کارگری گرفته تا خرده بورژوازی فقیر شهری (معلم و پرستار و ...) بر اساس تجارب واقعی برگرفته از زندگی پرمشقت خود تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، به آن درجه از آگاهی اجتماعی دست یافته اند که به درستی می دانند که جز با شرکت فعال در مبارزه مشترک فرودستان برای سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی، هیچ راه دیگری برای رهایی از چنگال ظالمان وجود ندارد و جز از طریق انقلابی پیرومند برای سرنگونی جمهوری اسلامی، هیچکدام از اقشار و طبقات فرودست جامعه قادر به کسب آزادی و برابری واقعی نیستند و مسلم است که زنان هم نمی توانند به خواست های خاص خود برسند.

زیرنویس ها:

(۱) "اتحاد زنان" در فراخوان ۱۱ اپریل ۱۸۷۱ که در آن با تکیه بر مواضع سوسیالیستی و انترناسیونالیستی خود، زنان را به شرکت در انقلاب فرا می خواند، اهداف و برنامه "اتحاد زنان" را نیز "انقلاب اجتماعی برای از بین بردن سیستم اجتماعی و حقوقی موجود، برای از بین بردن همه اشکال مختلف ظلم و ستم و برای برقراری حکومت کارگری به جای حکومت سرمایه، برای رهایی طبقه کارگر به دست طبقه کارگر" خواند. کمون پاریس به دولتی کارگری انقلابی گفته می شود که از ۱۸ ماه مارچ تا ۲۸ ماه مه ۱۸۷۱ در پاریس حاکم بود.

(۲) برای آشنا شدن بیشتر با چگونگی شرکت زنان در جنبش ۸۸، می توان به عنوان مثال به مصاحبه نشریه "پیام فدایی" با یکی از جوانانی که در آن تظاهرات شرکت داشته، رجوع کرد.

امپریالیست ها هرگز خواهان آزادی برای توده ها نیستند

اکنون امپریالیست آمریکا و همقطارانش از حمله به ایران سخن میگویند.

رژیم جمهوری اسلامی که در طول عمر خود نشان داده است که همواره در خدمت سرمایه داران و امپریالیست ها بوده و در پیشبرد این وظیفه از هیچ ظلم و ستمی به توده ها دریغ نکرده است باز هم با ایجاد بحران در منطقه در جهت منافع امپریالیست ها کام بر می دارد. این بحران سازی ها که با تبلیغات دروغین و قلب واقعیات نیز همراه است در بین مردم و نیروهای مخالف این رژیم به نوهمانی دامن زده است. گروهی دشمنی با امپریالیسم را دستاویزی قرار داده اند تا از جمهوری اسلامی دفاع کنند و هر نیرویی را که خواهان سرنگونی این رژیم است را در کنار امپریالیست ها قرار دهند. در صورتی که همه واقعیات نشان می دهد که اتفاقا باید این رژیم را در کنار امپریالیسم و گوش به فرمان آن دید. به همین دلیل هم در دشمنی با امپریالیسم نباید جمهوری اسلامی را کنار گذاشت همان طور که در دشمنی با جمهوری اسلامی نباید امپریالیسم را فراموش کرد. علیرغم همه رجز خوانی های سردمداران جمهوری اسلامی تجربه نشان داده که عمر تا کنونی جمهوری اسلامی به پشتیبانی امپریالیسم از این رژیم وابسته بوده و این رژیم دارو شکنجه هم تا جایی که توانسته شرایط استثمار کارگران و غارت منابع خام ایران را برای سرمایه داران و قدرتهای امپریالیستی مهیا نموده است.

در تقابل با این تفکر و جریانات شاهدیم که کسانی و گروه هایی برای خلاصی از سلطه جمهوری اسلامی چشم به حمله امپریالیست ها به ایران بسته اند. این ها چه پوشیده و چه آشکار به تجربه لیبی دل خوش کرده اند. از قرار آن ها از تجربه لیبی و عراق تنها برکناری و به زیر کشیدن صدام حسین و معمر قذافی را از اریکه قدرت دیده اند و دیگر فراموش کرده و یا منافعشان حکم می کند که به روی خود نیاورند که این برکناری که به دست امپریالیست ها صورت گرفت چرا شکل گرفت و امپریالیست ها با برکناری این دیکتاتور ها چه جنایتکارانی را بر اریکه قدرت نشانند. و از سوی دیگر امپریالیست ها برای حفظ و گسترش سلطه خود که نابودی آن شرط رهایی توده هاست به چنین لشکر کشی هائی متوسل شدند. و مهمتر آن که حاصل همه این جنگ ها و لشکر کشی ها نه آزادی مردم بلکه اختناق و سرکوب و ترور بیشتر بود.

بیشک هر انسان آزاده و دلسوز توده ها در پی آنست که جمهوری اسلامی، این رژیم ددمنش و جنایتکار هر چه زودتر سرنگون و نابود شود. ولی اگر این سرنگونی شرط رسیدن به آزادی است این هدف تنها زمانی متحقق میشود که این عمل توسط خود توده ها انجام شود زیرا تنها در آن صورت است که آزادی واقعی نصیب مردم خواهد شد. تجربه نشان داده که در صورت حمله امپریالیست ها جز مرگ و ویرانی چیزی نصیب توده ها نمی شود. جنگ از ماهیت امپریالیسم برمیخیزد و هر جا که منافعش حکم کند از براه انداختن جنگ کوتاهی نخواهد کرد چه زمانی که منافعش توسط توده ها به خطر بیفتد و چه زمانی که برای غلبه بر بحران هایش به آن نیاز دارد. در این میان آن چه برای امپریالیست ها اساسا مطرح نیست آزادی و دمکراسی برای توده هاست. توده ها تنها زمانی در محاسبات آن ها وارد میشوند که مرگ و زندگیشان سودی برای آن ها داشته باشد، همین و بس.

عبداله باوی
۵ ژانویه ۲۰۱۲

در پی رشد سرمایه داری که در طی آن رقابت آزاد به مرحله انحصار رسید این نظام وارد فاز بالاتری شد که امپریالیسم نامیده شد. امپریالیسم از همان آغاز، خصلت گنبدگی خود را به نمایش گذاشت که این ویژگی به خصوص در طول دو جنگ جهانی اول و دوم با کشتن نزدیک به ۷۰ میلیون انسان به روشنی در مقابل چشم همگان قرار گرفت.

این جنگ ها همچنین توازن قوا بین قدرت های امپریالیستی را به هم زده و در نتیجه آمریکا در پایان جنگ جهانی دوم همچون قدرتی بزرگ و مسلط در جهان ظاهر شد زیرا اروپا به ویرانه ای تبدیل شده و امپریالیست های اروپایی و به ویژه انگلستان که تا آن زمان قدرت فائقه امپریالیستی بود از نظر وضعیت اقتصادی و سیاسی، قابل مقایسه با آمریکا نبودند ولی برخلاف اروپای ویران شده، آمریکا از ویرانی های جنگ در امان مانده، از رشد تولیدات بسیار بالا برخوردار بوده و با افزایش سرمایه و انبوهی از کالا و محصولات کشاورزی روبرو بود و از قرار جنگ همان نعمتی بود که سرمایه داری آمریکا برای غلبه بر بحران های خود طلب می کرد. به این ترتیب قدرت مسلط در بین امپریالیست ها تغییر کرد ولی امپریالیسم به منابه دشمن همه خلق های جهان باقی ماند. در این فاصله آمریکا با قدرت اقتصادی خود بر تجارت جهانی حاکم گشته و برای تحکیم این وضعیت در سه جهت برای پیشبرد سیاست های خود اقدام نمود. از جهت سیاسی با حق وتو در سازمان ملل، از جهت اقتصادی با ایجاد بانک جهانی و صندوق بین المللی پول برای تاثیر گذاری در سیاست داخلی کشورهای وام دار و از جهت نظامی با ایجاد یک نیروی نظامی که در تاریخ بی سابقه است. جالب است که در تمام این سال ها امپریالیسم آمریکا ضمن جهاول دسترنج کارگران و خلق های ستمدیده همواره فریبکارانه خود را پرچمدار "آزادی"، "دموکراسی" و "حقوق بشر" جلوه داده است. در حالی که همواره برای رسیدن به اهدافش از پامال نمودن آن ها و توسل به هیچ جنایتی دریغ نورزیده است.

امپریالیسم آمریکا چه برای قدرت فائقه شدن در جهان امپریالیستی و چه پس از آن در "استفاده" از توانایی های خود هرگز تعلل نکرده است. هر جا که منافعش در خطر افتاد یا بطور مستقیم با لشکر کشی به کشورها همچون وینام (دهه ۶۰) و در دهه اخیر در عراق، افغانستان و لیبی و یا به صورت پنهان با ایجاد کودتا همچون اندونزی و ایران و تقویت ارتش ها و رژیم های ارتجاعی از منافع خود دفاع کرد. سیاستی که منجر به مرگ میلیون ها انسان آزادیخواه شد. سیاستی که تحت پوشش دفاع از "آزادی" و "دموکراسی" اما در حقیقت برای آزادی تراست ها و شرکت های بزرگ در جهاول و غارت توده ها طرح شده بود. تجربه نشان داده که در محاسبات امپریالیسم "توده ها"، "حقوق بشر"، "دموکراسی" و "آزادی" فقط عباراتی توخالی هستند که زمانی مفهوم پیدا میکنند که پیشبرد سیاست های امپریالیسم را توجیه کنند.

با نگاهی به تاریخ مشحون از جنگ و جنایت امپریالیسم فورا متوجه می شویم که سیاست دیگری که امپریالیسم بر علیه توده ها پیش گرفته است ویران گری است که این نیز از خصلت گنبدگی امپریالیسم نشأت میگیرد، امپریالیسم به هر کشوری که حمله کند نه فقط به قصد شکست دادن بلکه به قصد ویرانی حمله میکند زیرا بازسازی کشورهایی که مورد حمله نظامی قرار گرفته اند هم سود سرشاری به جیب تراست ها و کارتل های امپریالیستی میریزد و هم توده ها را به دلیل ویرانی موسساتی باعث تجمع آن ها شده بود به عقب می کشاند.

آن را به این آمار اضافه کنیم در می یابیم که ترانزیت مواد مخدر در سراسر جهان به چه رقم نجومی سر زده است. واضح است که این واقعیت به خودی خود گسترش یسابقه فساد در سیستم سرمایه داری حاکم بر جهان را آشکار می سازد، در عین حال از اینجا می توان به درجه رذالت سرمایه دارانی هم پی برد که آشکارا حیات و سرنوشت انسانها را وسیله سود اندوزی خود قرار داده اند.

شکی نیست که تجارت اسلحه در جهان موقعی می تواند رونق داشته و سود نصیب کمپانی های اسلحه سازی نماید که در منطقه یا مناطقی جنگ جریان داشته و یا خطر جنگ وجود داشته باشد. بنابراین جنگ یا خطر جنگ الزام رونق تجارت اسلحه می باشد. اما برای تولید و پخش مواد مخدر در مقیاسی کاملاً وسیع نیاز به شرایط خاصی است که فقدان قدرت مرکزی، عدم ثبات سیاسی، گسترش هر چه بیشتر ارتشاء و فساد دولتی از مشخصات آن است. حال اگر به این امر بیاندیشیم که جنگ باعث بوجود آمدن چه بلیشوی می در یک منطقه گشته و چه ناامنی هائی بوجود می آورد، می توانیم ببینیم که دو حوزه فوق الذکر از فعالیت بورژوا های میلیونر و متشخص عصر ما چگونه در ارتباطی تنگاتنگ با هم قرار می گیرند.

تا آنجا که به موضوع تجارت اسلحه مربوط است امروز دیگر خیلی ها می دانند که صاحبان کمپانی های اسلحه سازی و دولتهای پشتیبان آنها به چه دسیسه هائی منوسل می شوند تا با ایجاد بحران، خطر جنگ و خود جنگ بازار فروش سلاح را رونق بخشند! با دامن زدن به آتش جنگ که نابودی انسانها، بی خانمانی آنها و هزاران مصیبت دیگر ذاتی آن است، شرایط فروش این کالا های مرکب را فراهم می گردد و به این ترتیب بازار ۵۵/۲ میلیارد دلاری اسلحه در جهان به نفع کمپانی های اسلحه شکل می گیرد.

اما اگر برای آب کردن این کالا (اسلحه) که خرید و فروشش بطور قانونی صورت می گیرد دست زدن به توطئه و دوز و کلک های زیادی لازم است، کارتل های دست اندر کار در ترافیک مواد مخدر جهت تسهیل تولید و فروش این کالا سود زای مرگ آفرین خود دهها برابر رباکارانه تر و توطئه گرانه تر از خرید و فروش هر کالای دیگری عمل می کنند. مواد مخدر در زمره کالاهائی قرار دارد که خرید و فروش آنها قانوناً "قانونی" نیست و به همین دلیل قانوناً نمی تواند در فروشگاه های زنجیره ای ارائه گردد. اما در واقعیت امر این کالا با عبور از مسیرهای گوناگون که تنها با دوز و کلک و ارتشاء و غیره همراه است عملاً در دسترس همگان قرار می گیرد که ساده ترین حالت آن نیز بصورت خرده فروشی در کوچه و خیابان می باشد. اما همین کالای



هر کدام ۱۵ درصد است در حالیکه سهم همه اروپا ۱۹ درصد می باشد.

اکنون به گزارش دوم توجه کنیم: گزارش نیویورک تایمز (در ۶ سپتامبر ۲۰۰۹) اطلاع می دهد که کل فروش اسلحه در سال ۲۰۰۸ به مبلغ ۵۵/۲ میلیارد دلار رسیده است که از این مبلغ ۳۷/۸ میلیارد دلار تنها فروش اسلحه از سوی آمریکا بوده است. نکته جالب این گزارش هم این است که با اینکه فروش اسلحه در سال ۲۰۰۸ نسبت به سال قبل ۷/۶ درصد کاهش یافته است اما سهم آمریکا ۵۰ درصد افزایش داشته است. اگر این امر با ارقام مشخص بیان شود یعنی سهم آمریکا از ۲۵/۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۷ به ۳۷/۸ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸ رسیده است. بر اساس گزارش نیویورک تایمز بعد از آمریکا کشور ی که بیشترین فروش را در این زمینه داشته ایتالیا می باشد که در سال ۲۰۰۸ اسلحه ای به ارزش ۲/۷ میلیارد دلار فروخته است؛ و بعد از این کشور روسیه با فروش ۲/۵ میلیارد دلار اسلحه در سال ۲۰۰۸ قرار دارد.

بدون شک آمار های درج شده در دو گزارش متفاوت فوق الذکر را از زوایای مختلفی می توان مورد بررسی قرار داده و در هر بررسی نتایج مشخصی از آنها استنتاج نمود. اما آنچه در اینجا مورد توجه ماست مقایسه رقم کل فروش اسلحه در جهان در سال ۲۰۰۸ یعنی ۵۵/۲ میلیارد دلار با عدد ۶۵ میلیارد دلار ارزش مواد مخدر تولید شده در افغانستان در همان سال می باشد. مقایسه این دو رقم بروشنی نشان می دهد که بنا بر این گزارشات بازار مواد مخدر تولید شده تنها در افغانستان حدود ۱۰ میلیارد دلار بیشتر از کل اسلحه ای است که در سال ۲۰۰۸ در کل جهان بفروش رسیده است. اگر آمار حجم مواد مخدر تولید شده در بقیه نقاط جهان و ارزش بازار

اخیرا خبرگزاریهای بزرگ جهانی دو گزارش در مورد دو موضوع جداگانه را منعکس نموده اند که با اینکه این گزارشات از موضوعات جداگانه ای خبر می دهند اما هر دو تصویر گر بخشی از سیمای نظام سرمایه داری حاکم می باشند. شکی نیست که در سیستم سرمایه داری، سرمایه داران جز به سود خود به هیچ چیز دیگر نمی اندیشند و همواره نشان داده اند که به هیچ ارزشی جز آن هم باور ندارند، در گزارشات فوق این واقعیت را با برجستگی می توان مشاهده کرد. در یکی از این گزارشها، سازمان ملل حجم و ارزش بازار مواد مخدر در افغانستان را اطلاع می دهد و در دیگری نشریه نیویورک تایمز کل فروش اسلحه در جهان را بررسی می کند. با مطالعه گزارش سازمان ملل (۲۱ اکتبر ۲۰۰۹-۲۹ مهر ۱۳۸۸) خبردار می شویم که بازار مواد مخدر تولید شده در افغانستان در سال ۲۰۰۸ مبلغ ۶۵ میلیارد دلار بوده است. بر اساس این گزارش ۹۲ درصد تراباک جهان در افغانستان تولید می شود و سالانه معادل سه هزار و ۵۰۰ تن از این مواد به خارج از افغانستان صادر می شود. گزارش سازمان ملل روشن می سازد که ۴۰ درصد هروئین تولید شده در این کشور از طریق پاکستان و ۳۰ درصد از طریق ایران و ۲۵ درصد هم از طریق کشور های آسیای میانه از افغانستان خارج می شود. این گزارش تصریح نموده که بهای هروئین صادر شده از افغانستان با عبور از هر مرزی افزایش می یابد، مثلاً اگر هروئین در کابل هر گرم سه دلار به فروش می رسد "همین میزان از هروئین در خیابان های لندن، میلان و مسکو به قیمت ۱۰۰ دلار فروخته می شود". اما نکته دیگری که در این گزارش بیشتر جلب توجه می کند این امر است که بر مبنای این گزارش در حالیکه ۱۵ میلیون نفر در جهان به مواد مخدر معتاد هستند، نیمی از مواد مخدر تولید شده در جهان در ایران، روسیه و اروپا مصرف می شود. در واقع، سهم روسیه و ایران در مصرف مواد مخدر

رابطه جالب است بدانیم که کشت تریاک اتفاقاً در مناطقی از افغانستان گسترش بیشتری دارد که حضور نیروهای نظامی امپریالیستی در آنجا پررنگ تر می باشد.

اگر فروش اسلحه مستلزم مناطق بحرانی، جنگ و احتمال جنگ می باشد و همانطور که گزارش یاد شده از نیویورک تایمز نشان می دهد که مثلاً آمریکا در یک مدت معین ده برابر ایتالیا اسلحه فروخته است، این امر به خوبی آشکار می کند که چرا در صحنه سیاست جهان همه جا آمریکا در حال دامن زدن به تنش های محلی و منطقه ای است، و بعد کارتل های مواد مخدر چه سودی از وجود مناطق نا امن جنکی برای فروش کالاهای مرگ زای خود می برند.

در خاتمه برای تاکید بر اهمیتی که بازار مواد مخدر افغانستان در سیستم سرمایه داری جهانی کسب نموده لازم است بدانیم که ارزش دارائی های هزار تن از بزرگترین ثروتمندان انگلستان در یک سال گذشته که از سوی هفته نامه ساندی تایمز منتشر شده معادل ۲۵۸ میلیارد پوند تخمین زده شده. مقایسه این رقم با ارزش بازار ۶۵ میلیارد دلاری مواد مخدر افغانستان در سال ۲۰۰۸ اهمیت این تجارت را در نظام جهانی سرمایه داری نشان می دهد. چنین مقایسه ای جایگاه این بازار بزرگ را بهتر برجسته نموده و نشان می دهد که چرا امپریالیستها با ادعای برقراری امنیت و ثبات در افغانستان بر طبل جنگ و ناامنی در این کشور می کوبند و بر رونق بازار اسلحه به نفع خود می افزایند و چطور وجود نا امنی در آن کشور الزام رونق بازار مواد مخدر است. در حقیقت، امروز افغانستان به محلی که کارتل های گوناگون سرمایه داری منافعشان در آنجا به هم گره خورده تبدیل شده است.

سنجری

جنگ و ناامنی در افغانستان با تولید و تجارت مواد مخدر گره خورده است. به این موضوع باید توجه داشت که از بازار پر سود مواد مخدر و آنچه در افغانستان تولید می شود چیز چندانی به کشاورز مزارع کشت خشخاش آن دیار نمی رسد. چرا که امپریالیستها شرایطی ایجاد کرده اند که آن کشاورز اولاً برای زنده ماندنش چاره ای جز کشت خشخاش ندارد، ثانیاً او در زمان برداشت الزاماً باید محصول بدست آمده را به دلالتان بین‌المللی مواد مخدر با قیمتی که قدرت پشتیبان آن دلالتان تعیین کرده بفروشد. در واقع محصول تمام شده در آخر به دست مافیا های قاچاق مواد مخدری که بخشی ناگزیر از سرمایه داری امپریالیستی را تشکیل می دهند، می رسد.

به خوبی بر این امر آگاه اند که علیرغم سيطرة شرایط جنگی در این منطقه و کشتار هر روزه مردم بیگناه این کشور، نه امنیتی در این کشور بوجود آمده و نه ثباتی حاصل شده است. اما اگر چنین اموری که امپریالیسم امریکا مدعی ایجاد آن به هنگام لشکر کشی به افغانستان بود بوجود نیامده، بر عکس شرایط دلخواه قاچاقچیان مواد مخدر در آنجا کاملاً مهیا گشته است. آنچه امروز به روشنی می توان در این رابطه دید این است که جنگ و ناامنی در افغانستان با تولید و تجارت مواد مخدر گره خورده است. به این موضوع باید توجه داشت که از بازار پر سود مواد مخدر و آنچه در افغانستان تولید می شود چیز چندانی به کشاورز مزارع کشت خشخاش آن دیار نمی رسد. چرا که امپریالیستها شرایطی ایجاد کرده اند که آن کشاورز اولاً برای زنده ماندنش چاره ای جز کشت خشخاش ندارد، ثانیاً او در زمان برداشت الزاماً باید محصول بدست آمده را به دلالتان بین‌المللی مواد مخدر با قیمتی که قدرت پشتیبان آن دلالتان تعیین کرده بفروشد. در واقع محصول تمام شده در آخر به دست مافیا های قاچاق مواد مخدری که بخشی ناگزیر از سرمایه داری امپریالیستی را تشکیل می دهند، می رسد. در همین

غیر قانونی است که از راههای غیر قانونی بازاری دهها میلیارد دلاری را برای مافیا های جهانی مواد مخدر مهیا نموده است، بازاری که آمار نشان می دهد که از بازار اسلحه نیز بزرگتر و پر رونق تر می باشد. جای تردید نیست که این کالا تنها بر زمینه وجود مناطق جنگی و مناطقی که کمترین کنترل دولتی در آنجا ها وجود داشته و بلیشو و هرج و مرج حاکم است، بیشترین امکان تولید و گسترش خود را یافته است.

افغانستان یکی از مهمترین مناطق تولید و صدور مواد مخدر در جهان می باشد. این کشور که پایه اقتصادی قابل توجهی نداشته و به دلیل سالها جنگ بر علیه شوروی سابق سخت فرسوده شده و قدرت نظامی قابل اتکائی هم ندارد، امروز برای امپریالیسم از اهمیت زیادی برخوردار است. با توجه به آمار اعجاب انگیز ارائه شده از سوی سازمان ملل در باره ارزش بازار مواد مخدر این کشور آیا دشوار است که بتوان به رابطه این امر و بی ثباتی دو دهه اخیر در این کشور پی برد؟ و به بخشی از دلایل استمرار جنگ در افغانستان واقف شد؟ به راستی چطور شد که امپریالیستها پس از اینکه شرایط قدرت گیری طالبان را در افغانستان فراهم نمودند و این موجود دست ساز خودشان را فرشته نجات افغانستان جلوه دادند، یکباره آن را اهریمنی زشت چهره خواندند؟! و بعد کار تبلیغ بر علیه این موجود دست ساز امپریالیست ها به آنجا کشید که دیدیم که بزرگترین قدرت نظامی جهان یعنی آمریکا به یاری متحدینش به بهانه "تروریسم" به افغانستان لشکر کشی کرد تا با صرف میلیونها دلار، دارو دسته طالبان را از قدرت ساقط و مثلاً در آنجا "ثبات و امنیت" برقرار کند. درست در پرتو این لشکر کشی بود که عدم امنیت و بی ثباتی در افغانستان شدت گرفته و عملاً باعث گسترش تولید تریاک و رونق فروش مواد مخدر گشته است. قدرت های امپریالیستی که آتش جنگی طولانی را با دستاویز مبارزه با "تروریسم" در افغانستان بر افروخته اند تا توجیه گر حضور مستقیم نظامی آنها باشد



"دمکراسی" و "حقوق بشر" در ایران با دلارهای آمریکایی حاصل نمی‌شود!

آنچه در زیر می‌آید، مطلبی است که در چهل و یکمین شماره ۱۹ بهمن، نشریه سیاسی خبری چریکهای فدایی خلق ایران در ارتباط با "کمک‌های مالی" دولت آمریکا برای باصلاح ترویج دمکراسی در ایران به چاپ رسید. با توجه به تحركات جدید محافل و قدرتهای امپریالیستی برای "اپوزسیون سازی" در میان مخالفین رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی، پیام فدایی به درج مجدد این نوشته اقدام می‌کند.

سیاست تجاوزکارانه دولت آمریکا برعلیه خلق‌های تحت ستم ما تنظیم می‌کنند تا شاید بخشی از بودجه مورد بحث را به جیب زده و از آن مهمتر در تحولات احتمالی آینده در مورد قدرت سیاسی در ایران به هر قیمتی (یعنی ایستادن در مقابل توده‌های تحت ستم ما) توسط امپریالیسم آمریکا به حساب آورده شوند.

اما آیا برآستی در ادعاهای دولت متجاوز آمریکا در مورد "گسترش دمکراسی و حقوق بشر" در ایران کوچکترین حقیقت و اصلتی وجود دارد؟ مگر همین دولت آمریکا نبود که با سازمان دادن کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد برعلیه مردم به پا خاسته ما و تحمیل رژیم سرکوبگر شاه، جنبش ضدامپریالیستی و دمکراتیک خلق‌های محروم ما را به خون کشید و دمکراسی و حقوق بشر و آزادی را بر چوبه‌های دار آونگ کرد؟ مگر همین امپریالیسم آمریکا نبود که با همدستی با سایر قدرتهای جهانخوار هنگامی که توده‌های تحت ستم ما برای رسیدن به آزادی و دمکراسی رژیم مزدور شاه را به زیالهدان تاریخ افکندند، امکان به قدرت رسیدن حکومت جمهوری اسلامی را در کنفرانس "گوادولوپ" مهیا کرد و تا چند دهه دیگر از آستین این رژیم هرگونه جنبش آزادی‌خواهانه مردم ما را قلع و قمع نمود و دوام حاکمیت ننگین جمهوری اسلامی را بر روی دریای خون توده‌ها مهیا ساخت؟ چگونه است که دولت آمریکا اکنون طرفدار "گسترش دمکراسی و آزادی و حقوق بشر" در ایران شده و برای آن "بودجه" اختصاص می‌دهد؟

آیا حقیقت غیر از این است که طرح ضدخلقی جدید دولت آمریکا در ایران، (هرچند با نام زیبای گسترش دمکراسی و حقوق بشر) گامی در راستای سیاست‌های توسعه‌طلبانه آمریکا در سطح جهانی و نقشه‌ای جدید برای تضمین و ایجاد شرایطی است که در آن نظام سرمایه‌داری وابسته- با یا بدون رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی- از تهاجم جنبش انقلابی توده‌ها مصون مانده

وزارت خارجه آمریکا رسماً اعلام کرده که خواستار "دریافت طرح‌ها و نظرات مختلف در مورد نحوه پیشبرد دمکراسی در ایران" است و برای بهترین طرح‌ها جایزه نقدی تا سقف "یک میلیون دلار" در نظر گرفته است! طرح ضدخلقی جدید دولت آمریکا در ایران، گامی در راستای سیاست‌های توسعه‌طلبانه آمریکا در سطح جهانی و نقشه‌ای جدید برای تضمین و ایجاد شرایطی است که در آن نظام سرمایه‌داری وابسته- با یا بدون رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی- از تهاجم جنبش انقلابی توده‌ها مصون مانده و منافع استراتژیک جهانخوارانه آمریکا در ایران و منطقه حفظ گردد و گسترش یابد؟

رسماً اعلام کرده که خواستار "دریافت طرح‌ها و نظرات مختلف در مورد نحوه پیشبرد دمکراسی در ایران" است و برای بهترین طرح‌ها جایزه نقدی تا سقف "یک میلیون دلار" در نظر گرفته است!

تبلیغات فوق در فضای سیاسی موجود ولوله‌ای را در میان آن دسته از نیروهای سیاسی که نه به منافع مردم بلکه صرفاً به قدرت‌گیری خویش می‌اندیشند بوجود آورده و باعث شده که تحركات ضدانقلابی خود برای بهره‌برداری از "جوایز" و "مساعده‌های" عمو سام را تشدید بخشند. این نیروها- از سلطنت‌طلبان رسوا و ضدخلقی گرفته تا افراد و جریان‌ها و سازمان‌هایی که برای رسیدن به قدرت، بجای مردم به نیروی امپریالیست‌های خونخوار تکیه می‌کنند و این طور جلوه می‌دهند که گویا راه به اصطلاح نجات مردم ایران از دست رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی انکاء به اراده و سیاست‌های قدرتهای بزرگ جهانی و در نتیجه دنباله‌روی از امپریالیست‌ها است- بطور مستقیم و غیرمستقیم به آتش‌بیار معرکه امپریالیست‌ها و در رأس آنها آمریکا تبدیل شده‌اند و با هر آن چه که در توان دارند به تبلیغ در باب "مزایای دمکراسی" آمریکا بر "استبداد ملاها" پرداخته و تبلیغات و مواضع خود را در راستای پیشبرد

اعلام اختصاص کمک ۷۵ میلیون دلاری از سوی دولت آمریکا برای به اصطلاح "ترویج و گسترش دمکراسی در ایران" و به دنبال آن، تأسیس "دفتر ویژه ایران" در وزارت خارجه آمریکا تحركات جدیدی را در میان طیفی از مرتجعین و فرصت‌طلبان مدعی اپوزسیون رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی بوجود آورده است. همان‌گونه که همگان می‌دانند وزارت خارجه آمریکا در راستای تعقیب استراتژی کنونی آمریکا زیر نام "جنگ با تروریسم" و "خاورمیانه بزرگ" با اتخاذ این موضع که از نظر مقامات این کشور، ایران "یک تهدید استراتژیک" برای آمریکا و دنیاست، علناً از ضرورت دست یازیدن به اقداماتی (نظامی و غیرنظامی) برای مداخله و تغییر اوضاع در ایران سخن می‌گویند بنحوی که این اقدامات، منافع غارتگرانه مورد نظر آنها در رقابت با سایر قدرت‌های امپریالیستی را بهتر و بیشتر برآورده سازد و برتری سیاسی و اقتصادی و نظامی آمریکا در سطح بین‌المللی را نیز تأمین کند.

تا آنجا که بطور رسمی به بودجه تخصیص یافته از سوی دولت آمریکا برای پیشبرد راهکار جدید این دولت در ایران باز می‌گردد، ظاهراً مقامات آمریکایی فرار است بیش از ۵۵ میلیون دلار را به گسترش و تقویت برنامه‌های تلویزیونی فارسی زبان و در رأس آنها "صدای آمریکا" و سایت‌های اینترنتی اختصاص دهند. بخش دیگری از این بودجه یعنی مبلغ ۲۰ میلیون دلار نیز قرار است که صرف تقویت "نهادهای غیردولتی" و "اتحادیه‌های کارگری" و "سازمان‌های حقوق بشری" قرار گیرد. در این حال، نشریه اکونومیست به نقل از مقامات آمریکایی مطرح می‌کند بخشی از بودجه دولت آمریکا برای به اصطلاح گسترش دمکراسی "نصب" گروه‌های اپوزسیون خارج از کشور و بطور مشخص سلطنت‌طلبان کارگزار آمریکا و نیروهایی خواهد گردید که از طریق شبکه تلویزیونی ماهواره‌ای در خارج کشور در راستای پیشبرد خط آمریکا حرکت نمایند. در همین رابطه اخیراً وزارت خارجه آمریکا

"قراردادهای موقت". یا وسیله ای برای اسارت دائم!

هرگونه مسئولیتی طبق "قرارداد" کاملا باز گذاشته شده است. از آنجا که در این شکل استخدام قانون کار کنارگذاشته شده و قرارداد براساس تفاهم دو طرف تنظیم می شود کارگر که می بیند هر اعتراضی باعث می شود این قرارداد ها فسخ و یا تمدید نشود اجبارا در موضع تدافعی کامل قرار می گیرد به خصوص که اگر از قانون هم چیز زیادی نداند اما انبوه کارگران بیکار صف کشیده در کنار در کارخانه را عملا دیده و یا خود مدتها تجربه کرده و می داند که براحتی می تواند به صفوف آنها پرتاب شود و اگر چنین شود خانواده اش از همین حداقل نیز محروم خواهد شد.

به این ترتیب قراردادهای موقت وسیله ای است در دست کارفرمایان برای نادیده گرفتن و دور زدن قانون کار که به دلیل شرایطی که تدوین شده است حاوی موادی است که خوش آیند کارفرمایانی نیست که مایلند کارگر را هر وقت خواستند بدون دلمشغولی سرو کله زدن با ادارات دولتی و پذیرش هرگونه مسئولیتی اخراج کنند. کارفرمایانی که با مشاهده ارتش انبوه و فشرده بیکاران در مقابل کارخانجات آنقدر گستاخ شده اند که حاضر نیستند هیچ مسئولیتی نسبت به بیمه بیکاری کارگران خود تقبل نمایند. بنابراین قراردادهای موقت در زندگی کارگران معنایی جز این ندارد که کارگر را کت بسته و بدون هر گونه حمایت قانونی به دست کارفرمایی سپردن که فعال مایشائی اش سالهاست که زبازد همگان گشته است. کارفرمایانی که به کمک جمهوری اسلامی شان هر روز نقشه جدیدی برعلیه کارگران به اجرا درآورده و هیچ حوزه ای از کار و حیات آنها را از دستبرد مصون نگذاشته اند. جمهوری اسلامی ای که تاریخ اش تاریخ گسترش فقر و بیخانمانی کارگران ویر عکس دوران افسانه ای چپاول باور نکردنی سرمایه داران داخلی و انحصارات امپریالیستی است. واقعیتی که مبارزه جهت نابودی این رژیم و سرمایه داران وابسته حامی وی را با برجستگی هر چه بیشتری در مقابل طبقه کارگر ایران قرار داده است. طبقه ای که رهائی اش وابسته است به پاره کردن زنجیرهای اسارت اش به وضع طالمانه موجود امری که به قول مارکس امر خود کارگران بوده و تنها بوسیله انقلابی به رهبری آنها امکان پذیر می باشد. انقلابی که با دگرگون نمودن شرایط طالمانه موجود جهانی نوین بنیان می گذارد که در آن از قرارداد موقت و سفید امضاء و اساسا استثمار و ستم طبقاتی خبری نخواهد بود.

موقت احتیاج دارد زمینه تصویب این قانون ارتجایی را فراهم نمود. از آنجا که براساس قانون کار جمهوری اسلامی این قانون تنها شامل حال کارگرانی می شود که بیش از ۹۰ روز در کارگاهی کار کرده باشند. دولت رفسنجانی به کارفرمایان اجازه داد که به بهانه کار ماهیتا موقت قرار دادهای ۸۹ روزه و یا کمتر با کارگران منعقد کرده و به این ترتیب کارگران را از شمول قانون کار خارج نمایند.

به این ترتیب در مناسبات کارگران با سرمایه داران رسمی پایه گذاری شد که بر اساس آن کارگران از همان حقوقی هم که بر اساس قانون کار حداقل بر روی کاغذ برایشان قائل شده بودند محروم شدند. جالب است که بورژوازی ایران تحت توجهات جمهوری اسلامی به تدریج قراردادهای موقت را به کارهای دائم هم گسترش داد و کار را به آنجا رساند که حال اکثریت کارگران ایران در چهارچوب قرار داد موقت استخدام شده و از حقوق مندرج در قانون کار بی نصیب مانده اند. به این ترتیب بر اساس برخی گزارشات بیش از ۸۰ درصد کارگران ایران از شمول قانون کار خارج شده و اسیر قراردادهای موقت شده اند.

البته بوژوازی زالوصفت ایران در عمل نشان داده که برای پیشبرد سیاستهای خود و تشدید استثمار کارگران تنها به یک وسیله اتکا نمی کند به همین دلیل هم در همین سالها ما شاهد خارج کردن کارگاه های زیر پنج نفر از شمول قانون کار و سپس محروم ساختن کارگاههای زیر ده نفر از بخشی از مواد قانون کار بوده ایم و دیده ایم که چگونه بورژوازی ایران با غیرکارگر خواندن کارگران کارگاههای قالی بافی ، عملا بخش بزرگی از کارگران ایران را از شمول قانون کار خارج کرد. اما قراردادهای موقت و بعدها هم قراردادهای "سفید امضا" شگرد ویژه ای بود که به خصوص درکارگاه های بزرگ که به هیچ بهانه ای نمی شد آنها را از شمول قانون کار خارج نمود کارائی داشت.

خاصیت اصلی این شکل استخدام کارگر یعنی از طریق "قراردادموقت" در این است که عملا امنیت شغلی کارگران را از بین برده و به کارفرما امکان می دهد که هر وقت خواست قرارداد را فسخ و یا تمدید نکند. به وسیله "قراردادهای موقت" کارگران عملا بدون کمترین حمایت قانونی، به دست کارفرمایی سپرده می شوند که با آگاهی از باز بودن دست اش از هیچ وسیله ای جهت استثمار وحشیانه تر کارگر دریغ نخواهد ورزید. کارفرمایی که دست اش برای اخراج کارگر بدون پذیرش

در اعتراضات و مبارزات کارگری در سالهای اخیر اعتراض به "قراردادهای موقت" و شرکتیهای پیمانکاری جلوه بیشتری یافته است. کارگرانی که در جریان زندگی با پوست و گوشت خود آثار و عوارض این قراردادهای را لمس کرده اند حال با فریاد هر چه رسا تر خواهان فسخ این قراردادهای کوتاه شدن دست شرکت های پیمانکاری ای هستند که کارگران را با "قراردادهای موقت" و یا "سفید امضا" اجیر کرده و با برده وارترین شرایط در اختیار کارفرمایان قرار می دهند. اعصاب هزاران کارگر شرکتیهای پیمانکاری در مجتمع پتروشیمی بندر ماهشهر بر علیه قرارداد های موقت و برای حذف شرکت های پیمانکاری جهت انعقاد قراردادهای مستقیم و جمعی و موفقیت نسبی آنها در تحمیل حدی از خواست های خود به کارفرما خود جلوه آشکاری است از رشد روز افزون اعتراض کارگران بر علیه این شکل استخدام نیروی کار. در همین رابطه شاهد اعتصاب حدود ۱۸۰۰ کارگر مجتمع پتروشیمی تبریز بودیم که در ۱۲ اسفند برای لغو قراردادهای موقت و پایان دادن به نقش شرکتیهای پیمانکاری به اعتراض برخاسته بودند. و البته اعتراض به اخراج کارگران قراردادی هم امری نیست که تنها در یک کارگاه شاهد آن بوده باشیم. از کارخانه کاغذسازی پارس خوزستان تا شرکت پارس متال در جاده تهران- کرج در همه جا شاهد گسترش این اعتراضات بوده و هستیم.

اما این شکل استخدام که کارگران به حق آنها با برده داری "کهن" مقایسه می کنند بر چه اساسی قرار داشته و از کی دردست بورژوازی به ابزاری برای تحمیل بیشزمانه ترین شرایط به کارگران قرار گرفته است؟

سال ها پیش بورژوازی وابسته ایران جهت خلاصی از قانون کاری که به دلیل تغییر توازن قوای طبقاتی بین کارگران و کارفرمایان دیگر دست و پا گیر تلقی میشد، طرح "قرارداد های موقت" را مطرح و حل مشکلات عملی تصویب و اجرای آنها بر دوش رفسنجانی گذاشت. رفسنجانی که به دلیل خوش خدمتی هایش از سوی همین بورژوازی سرتا پا وابسته به "سرادار سازندگی" ملقب شده بود با سفسطه بازیهای راه قانونی زیر پا گذاشتن "قانون کار" را باز یافت. رفسنجانی این رویای مکار جمهوری اسلامی که خوب می دانست چطور باید نقض قانون را قانونا پیش برد به بهانه اینکه کارهای ماهیتا موقت به قراردادهای

فرزند آفریقا ذخایز ارزشمند قاره خودش را طلب می کند (۱)

نوشته ای از جان پیلگر

در ۱۴ اکتبر (۲۰۱۱) پرزیدنت باراک اوباما اعلام کرد که او نیروهای ویژه ایالات متحده را به اوگاندا برای پیوستن به جنگ داخلی می فرستد. در چند ماه آینده نیز نیروهای رزمی ایالات متحده به جنوب سودان، کنگو و جمهوری آفریقای مرکزی فرستاده خواهند شد. طبق گفته اوباما که البته بیشتر به شوخی شباهت دارد آنها فقط در "دفاع از خود" وارد "عمل" میشوند. با بدست آوردن لیبی اکنون تهاجم آمریکا به آفریقا شدت گرفته است.

تصمیم اوباما در مطبوعات با عناوینی همچون "بسیار غیرعادی"، "تعجب آور" و حتی "عجیب غرب" توصیف میشود. اما این تصمیم، هیچکدام از اینها نیست. این منطبق سیاست خارجی آمریکا از سال ۱۹۴۵ است. به ویتنام نگاه کنید زمانی اولویت به توقف نفوذ چین این رقیب آمریکا داده شد و به این بهانه از اندونزی "محافظت" شد! جایی که پرزیدنت نیکسون آن را چنین توصیف کرد "این عظیم ترین ذخایر منابع طبیعی ... باشکوه ترین هدف". ویتنام فقط مانعی بود و کشتار بیش از سه میلیون ویتنامی و ویرانی و مسموم کردن زمینهایشان قیمتی بود که برای رسیدن آمریکا به اهدافش پرداخت شد. مانند همه تهاجمات بعدی آمریکا سبلی از خون از آمریکای لاتین تا افغانستان و عراق، که معمولاً با "دفاع از خود" یا "انسان دوستی" توجیه می شود، کلماتی که دیگر زمانی است که از معانی واقعی خود تهی شده اند.

اوباما می گوید که "مأموریت بشردوستانه" در آفریقا برای کمک به دولت اوگاندا است تا بتوانند "ارتش مقاومت لردها" (ال آر آ) که "دهها هزار مرد، زن و بچه را ربوده، به آنها تجاوز کرده و یا کشته اند" را شکست دهد. این توصیف صحیح از "ال آر آ" قساوتهای چندین برابر ایالات متحده را بخاطر می آورد. مانند حمام خونی که در دهه ۱۹۶۰ توسط سازمان سیا برای قتل پاتریس لومومبا در طی یک کودتا و جایگزین کردن او با موبوتو سه سه سکو این مستبدترین رهبر در آفریقا انجام شد، پاتریس لومومبا اولین رهبر کنگو بود که بصورت قانونی انتخاب و به مقام نخست وزیری رسیده بود.

دیگر توجیه اوباما مبنی بر "امنیت ملی ایالات متحده" هم طنزی است. این "ارتش مقاومت لردها" ۲۴ سال است که این عمل شنیع را انجام میدهند ولی ایالات متحده در طی این مدت توجهی به آن نشان نمیداد، ولی امروز که آنها فقط حدود ۴۰۰ جنگجو دارند و از همیشه ضعیفترند علاقه نشان میدهد زیرا "امنیت

ملی ایالات متحده" یعنی خرید یک رژیم فاسد و تبهکار که مطلوب واشنگتن است مطرح است. "رئیس جمهور مادام العمر" اوگاندا، یووری موسه ونی (Yoweri Museveni) در حال حاضر بخش بزرگی از ۴۵ میلیون دلار "کمک" نظامی ایالات متحده را بعلاوه هواپیماهای بدون سرنشین که مورد علاقه اوباما هستند را دریافت کرده است. این رشوه ای که او دریافت کرده تا به نمایندگی از ایالات متحده با دشمنان خیالی اسلامی، این واخورده های "ال شهاب" که پایگاهی در سومالی دارند مبارزه کند.

بهرحال دلیل اصلی تهاجم آمریکا به آفریقا چندان تفاوتی با دلیل جنگ بر علیه ویتنام ندارد، باز هم چین دلیل آن است. در دنیائی که هر کس به منافع خود خدمت می کند، یک دشمن خیالی ساخته شده آنچه که ژنرال دیوید پتریوس، فرمانده سابق نیروی دریایی و مدیر فعلی سازمان سیا آن را وضعیت یک جنگ دائمی تعریف کرد، توجیه می کند. حالا جای القاعده به مثابه "تهدید" کننده آمریکا را بطور رسمی چین گرفته است. وقتی سال گذشته من با بریاین ویتمن (Bryan Whitman) معاون وزارت دفاع در پنتاگون مصاحبه کردم خواستم خطر کنونی به آمریکا را توصیف کند و او همانطور که تقلا کردن هایش مشهود بود فقط تکرار کرد " تهدیدهای جورواجور ... تهدیدهای جورواجور...". اینها هستند که سلاح های بسیار انبوه شده و بزرگترین بودجه جنگی ارتش در تاریخ که با پول شوئی دولتی تأمین می شوند را توجیه می کنند. با رفتن اسامه بن لادن، چین وارد صحنه شده است.

آفریقا داستان پیروزی چین است. در جایی که آمریکا هواپیمای بدون سرنشین و بی ثباتی می آورد، چینی ها سد، پل و جاده می سازند، چیزی که آنها (چین) میخواهند منابع و به خصوص نفت است. لیبی که بزرگترین ذخیره های نفتی آفریقا را دارد در دوره حاکمیت معمر قذافی یکی از مهمترین صادر کنندگان نفت به چین بود. وقتی که جنگ داخلی شروع شد و نیروهای ناتو با یک داستان ساختگی که قذافی طرح "نسل کشی" در بن غازی دارد از "شورشیان" پشتیبانی کرد، ۳۰ هزار کارگر اهل چین لیبی را تخلیه کردند. متعاقب آن که شورای امنیت سازمان ملل اجازه "مداخله بشردوستانه" غرب را اجازه داد آن زمانی بود که درخواست "مداخله بشردوستانه" توسط خود "شورای ملی انتقالی" "شورشیان" مختصراً در یک پیشنهاد به دولت فرانسه تقاضا شده بود. در ماه گذشته در روزنامه لیبراسیون (Liberation) فاش شد که در "عوض" (اصطلاحی که استفاده شده بود) ۲۵

درصد نفت خام لیبی برای "تمام و دائمی"، فرانسه از شورشیان پشتیبانی جین کرتز (Gene Cretz) سفیر آمریکا در لیبی نسنجیده گفت: "ما میدانیم که نفت لیبی در میان منابع طبیعی دیگر، گوهر تاج است"، و این زمانی بود که سردوشی داران و ستاره داران در تریپولی "آزاد" شده میگشتند. فتح لیبی توسط آمریکا و شرکای امپریالیستش آغاز طرح دوباره "درهم ریختن آفریقا" است، این طرح در پایان قرن نوزدهم انجام شد و اکنون دوباره در حال انجام است.

به مانند "پیروزی" در عراق، روزنامه نگاران نقش برجسته ای در تقسیم لیبی به فریبانیان باارزش و بی ارزش داشتند. بتازگی در صفحه اول روز نامه گاردین (Guardian) تصویر هراسان یک "طرفدار قذافی" را چاپ کرده بودند که شخص دستگیر کننده اش با چشمان گشاد به او فریاد میزد "جشن بگیر". بنا به گفته ژنرال پتریوس در حال حاضر یک جنگ وجود دارد و "انهم" درکی ... که از طریق رسانه های خبری انجام میشود. بیش از یک دهه است که آمریکا تلاش میکند تا یک پایگاهی در این قاره مستقر کند ولی این درخواست توسط دولتها در هراس از ایجاد تنشهای منطقه ای رد شده است. لیبی و در حال حاضر اوگاندا، جنوب سودان و کنگو متخین اصلی هستند که این سرنوشت برایشان پیش بینی میشود. همانطور که افشاگرهای ویکی لیکس (۲) و افشاء استراتژی ملی ایالات متحده برای مبارزه با تروریسم نشان میدهد نقشه آمریکا برای آفریقا بخشی از طرح جهانی است که در آن ۶۰ هزار نیروی ویژه از جمله جوخه های مرگ درحال حاضر در ۷۵ کشور فعالیت میکنند که این بزودی به ۱۲۰ کشور خواهد رسید. همانطور که دیک چنی در دهه ۱۹۹۰ در "استراتژی دفاعی" اشاره کرد " آمریکا میخواهد بر جهان حکومت کند".

این هدیه ای از طرف اوباما است، این "فرزند آفریقا"، بی نهایت طنزآمیز است، مگر نه؟ همانطور که فرانتس فانت (Frantz Fanon) در "پوست سیاه، ماسک سفید" نوشت "آنچه مهم است رنگ پوست نیست بلکه به آن قدرتی که خدمت میکند و به آن میلیونهاپی که خیانت میکند".

ترجمه از عبدالله باوی

زیرنویس

۱- منظور از پسر فرزند آفریقا، باراک اوباما رئیس جمهور آمریکا می باشد.

۲- سایت اینترنتی جولیان آسانز که بدلیل افشاگریهایش به دادگاه خوانده شد.

جاودان باد خاطره تابناک شهدای دی ماه چریکهای فدایی خلق ایران، رفیق کبیر حسن نوروزی، یوسف زرکاری، حسین محمودیان، مرتضی حاج شفیعی ها، مرتضی احمدی، فاطمه حسن پور، سرور فرهنگ، فاطمه (شمسی) نهانی، بهمن روحی آهنگران، خدابخش شالی، فرهاد رادور، مجید سیدی، بازماندگان، منصور بنزاده، پرویز شانگی پور، حسین مکرانی، موسی آباد، غلامعلی علم شاهی، حسین هاشمی، ... گرامی باد یاد همه شهدای بخون خفته خلق!

کمک های مالی به

چریکهای فدایی خلق ایران

آلمان

رفیق مادر شایگان

۱۰ یورو

حماسه مقاومت

۱۰ یورو

سالگرد جمهوری گیلان

۱۰ یورو

فروشگاه آسیا

۷۰ یورو

یک دستگاه دوربین عکاسی

اکبر (کاسل)

۱۰۰ یورو

رفیق حسین کریمی

۳۰ یورو

رفیق ناصر کریمی

۳۵ یورو

رفیق ناصر مدنی

۳۰ یورو

فرانسه

رفیق خشایار سنجرى

۵۰ یورو

رفیق کیومرث سنجرى

۵۰ یورو

انگلستان

رفیق حمید اشرف

۱۰۰ پوند

۲۶ دی (فرار شاه)

۱۰ پوند

رفقای شهید

۲۰ پوند

آمریکا

رفیق مرضیه اسکویی

۳۰۰ دلار

رفیق فاطمه اقدرنیا

۱۵۰ دلار

الدوز

۱۰۰ دلار

رفیق مسعود احمدزاده

۲۰۰ دلار

رفیق عباس مفتاحی

۲۰۰ دلار

رفیق امیر پرویز پویان

۲۰۰ دلار

چریک فدائی خلق میر هادی کابلی

۱۵۰ دلار

چریک فدائی خلق جمشید هدایتی

۱۵۰ دلار

رفیق مهرنوش ابراهیمی

۱۰۰ دلار

رفیق سیما دریائی

۱۰۰ دلار

رفیق شیرین فضیلت کلام

۱۰۰ دلار

رفیق پوران یدالهی

۱۰۰ دلار

رزمندگان سیاهکل

۲۰۰ دلار

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!